

# دانشگاه پیش رو

(بازخوانی جنبش دانشجویی  
در دهه‌ی گذشته و افق‌های اکنون)

(ویژه‌نامه‌ی بازگشایی دانشگاه‌ها)

کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت

# دانشگاه پیشی رو

(بازخوانی جنبش دانشجویی

در دهه‌ی گذشته و افق‌های اکنون)

(ویژه‌نامه‌ی بازگشایی دانشگاه‌ها)

کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت

منکپون

## فهرست

---

۴	مقدمه‌ی کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت
۶	تغییر دولت و تداوم سیاست‌ها در نظام آموزش عالی
۱۲	اهمیت نقش‌آفرینی سیاسی دانشگاه
۱۵	حیات دوباره
۲۱	احیای جنبش دانشجویی: بحران‌ها، چشم‌اندازها
۲۵	وضعیت فعلی شوراهای صنفی دانشجویی و افق پیش‌رو
۲۹	فراز و فرود جریان صنفی دانشجویی و چشم‌انداز کنونی
۳۸	دانشگاه مرد، زنده‌باد دانشگاه



## مقدمه‌ی کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت

سرانجام جمهوری اسلامی تصمیم گرفت دانشگاه‌ها را بگشاید. اگر تعطیلی طولانی‌مدت دانشگاه‌ها را حاصل سیاستی امنیتی بدانیم، که می‌دانیم و نشانه‌های آن چنان واضح است که قابل کتمان نیست، باید بازگشایی دانشگاه‌ها را در سال جدید علامت آن ببینیم که کارشناسان و استراتژیست‌های امنیتی نظام به این نتیجه رسیده‌اند که دانشگاه به اندازه‌ی کافی بی‌خطر شده است که بتوان آن را گشود و هراسی از ایجاد کانون جدیدی برای مبارزه به دل راه نداد. ما در کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت نه به اندازه‌ی نیروهای امنیتی دانشگاه را «مُرده» می‌پنداریم و نه با خوش‌بینی بلاهت‌بار گمان می‌کنیم به محض بازگشایی دانشگاه، مبارزات صنفی و دانشجویی، درست از همان جایی که متوقف شده بود، توفنده و پر قدرت آغاز خواهد شد. با این وجود امیدهایی داریم. می‌دانیم که دانشگاه هم‌چنان بستری برای مبارزه‌ی طبقاتی میان طبقات متخاصم خواهد بود، می‌دانیم که ستم طبقاتی و مشتقات نظام مستبد حاکم در دانشگاه نمود خواهد داشت و این نمودها واکنش‌هایی بر خواهد انگیخت. این‌که دوران جدید مبارزه در دانشگاه، چه شماییلی خواهد داشت هنوز مبهم و هنوز برای ترسیم ابعاد آن بسیار زود است. اما برای پافشاری بر محتوای رهایی‌بخش همان امید است که از فعالان سابق و فعلی جریان صنفی خواسته‌ایم، در مورد آنچه بر جریان صنفی و مبارزات صنفی در دانشگاه گذشت بنویسند و تلاش کرده‌ایم از خلال این نوشته‌ها دریچه‌هایی رو به آینده باز کنیم. طبعاً آنچه در بر روح این نوشته‌ها حاکم است

کلیاتی است که از قضا می‌تواند نشان دهد علی‌رغم اختلاف‌نظرها و تفاوت‌های مناقشه‌برانگیز، در خطوط کلی و عام، فعالان سابق و فعلی دانشجویی، جمع‌بندی بسیار نزدیکی از گذشته دارند و آینده‌ی مشابهی را ترسیم می‌کنند. هرچند این به معنای آن نیست که تمام اختلافات موجود سطحی یا کم‌اهمیت است. تلاش خواهیم کرد در شماره‌های بعدی از انتشارات کمیته‌ی اول اردیبهشت، بخش‌های گوناگون این اختلاف‌نظرها را بشکافیم و به بحث بگذاریم. گوش گشوده‌ای رو به فعالان سابق و فعلی جریان صنفی داریم و تلاش خواهیم کرد به یکی از ارگان‌های این نبرد تبدیل شویم. علی‌الحساب به مناسبت بازگشایی دانشگاه‌ها مجموعه‌مطالبی را منتشر می‌کنیم که برخی فعالان سابق و فعلی جریان صنفی، از جمله اعضای کمیته‌ی دانشجویی اول اردیبهشت، آنها را نوشته‌اند. مطالب امضایی ندارند و بنابراین روشن است که مسئولیت سیاسی آنها را ما، به عنوان کمیته می‌پذیریم.

## تغییر دولت و تداوم سیاست‌ها در نظام آموزش عالی

رییسی؛ هشتمین میراث‌دار سرکوب دانشگاه در جمهوری اسلامی

دولت ابراهیم رییسی چندماهه است؛ با این حال تغییرات او در حوزه‌ی آموزش عالی، دست‌کم طی هفته‌های اخیر که نام اساتید به‌اجبار بازنشسته یا به عبارت دقیق‌تر، اخراجی دانشگاه‌ها به سرخط اخبار آمده، توجه‌ها را به خود جلب کرده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که دولت سیزدهم مجری سیاست‌های تازه‌ای است یا برای تحقق دانشگاه مطلوب جمهوری اسلامی در ۴۳ سال گذشته گام برمی‌دارد؟

تنها حدود یک ماه از دومین سالروز تعطیلی دانشگاه‌ها در ایران گذشته است؛ تعطیلی‌ای که روح را از کالبد دانشگاه ربود و این فرصت را در اختیار جمهوری اسلامی قرار داد تا پروژه‌ی کنترل، سرکوب و پاکسازی دانشگاه به نفع خود را با سرعت بیشتری پیش ببرد. پروژه‌ای که در دولت حسن روحانی آغاز شد و در دولت ابراهیم رییسی ادامه پیدا کرد! هرچند این گزاره مخالفانی نیز دارد اما آخرین اظهارات محمد زلفی گلی، وزیر علوم دولت سیزدهم، مبنی بر اینکه «ما برای اسلامی شدن دانشگاه‌ها سند دانشگاه اسلامی داریم که این سند خیلی قشنگ است»، موید این گزاره است؛ اما چرا آن را در تداوم اقدامات دولت پیشین که در ظاهر سویه‌ای متفاوت با کارگزاران دولت فعلی دارند، می‌دانیم؟ پاسخ مشخص است، برخلاف آنچه اصلاح‌طلبان طی دو دهه‌ی اخیر

درباره‌ی پروژه‌ی اسلامی‌سازی دانشگاه جلوه می‌دادند، حیات آنها در گروی اجرای پروژه‌ی انقلاب فرهنگی بوده و هست. از ابتدای انقلاب ۵۷ تاکنون، آنها همواره در برنامه‌ریزی و اجرای پاکسازی دانشگاه از نیروهای دگراندیش و به‌طور خاص چپ و معرفی نیروهای قلبی دگراندیش دخیل بوده اند.

در همین راستا، ضروری است نگاهی به چگونگی تداوم سیاست‌های دولت ابراهیم ریسی در پی دولت حسن روحانی، حتی دولت محمود احمدی‌نژاد و پیش از آن برای استحاله‌ی دانشگاه داشت. این سیاست‌ها را می‌توان ذیل دو بخش کلی در فرم و محتوا طبقه‌بندی کرد:

۱. اسلامی‌سازی ساختار دانشگاه

۲. خصوصی‌سازی آموزش

### دانشگاه اسلامی؛ از حذف دگراندیشان تا تربیت مخلصان

سند «دانشگاه اسلامی» نخستین‌بار در سال ۱۳۷۶ و مدت کوتاهی پس از تشکیل «شورای اسلامی شدن دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی»، در این نهاد پیشنهاد و تدوین و شورای عالی انقلاب فرهنگی مامور تصویب و ابلاغ آن شد. فاز دوم آن نیز در ۹ فصل، در ۲۵ تیر ۱۳۹۲ در شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوب شد. از آنجایی که مصوبه‌ی این شورا، برابر با قانون و سند راهبردی و بالادستی است، سایر نهادها و مسئولان دخیل در تدوین، اجرا و نظارت بر محتوای آموزشی و عملکردی دانشگاه‌ها، از جمله اصلاح‌طلبان که سعی بر مبرا ساختن خود از این پروژه دارند، در ماجرای اسلامی‌سازی دانشگاه مسئول بوده‌اند. بنا بر آنچه در وبسایت شورای عالی انقلاب فرهنگی منتشر شده است، ریشه‌ی گفتمان اسلامی‌سازی آموزش را باید در تضاد نگرش اسلامی و مدرنیته به «علم» جست؛ چراکه مسئولان جمهوری اسلامی بر این باورند که «فرآیندی که در علم‌ورزی نوین انجام پذیرفته، انحصار منابع معرفت به «تجربه» و انکار منابع معرفتی «وحی» و «عقل» و «شهود» است. در حالی که در جهان‌بینی اسلامی، منابع چهارگانه‌ی معرفت (عقل، تجربه، شهود و وحی) به صورتی هماهنگ به شناخت عالم و تولید علم می‌پردازند.»

بنا بر آنچه در فصل سوم این سند آمده است، «برخورداری از اساتید عالم، متدین، انقلابی، محقق و مولد علم نافع، کارآمد و منطبق بر آموزه‌های دینی و وحیانی، عدالتخواه و آزاداندیش تربیت‌یافته در مکتب اسلام و انقلاب، مسئولیت‌پذیر در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با توانایی تربیت دانش‌آموختگانی متخصص، متعهد، خلاق و کارآفرین، تولیدکننده‌ی محتوای آموزشی منطبق بر دین، عدالت‌محور، معتقد به نورانیت و قدسیت علم و تکریم عالم و متعلم» بخشی از «چشم‌اندازهای آموزشی» در دانشگاه اسلامی یا به عبارتی، رام‌شده‌ی مطلوب جمهوری اسلامی است. بعلاوه، تربیت دانشجویانی با «هویت تمدن‌ساز اسلامی-ایرانی»، «الهام‌بخش در جهان

اسلام»، «متعهد به آرمان‌های انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی»، «پرورش‌دهنده‌ی نخبگانی عالم، معتقد، متشرع و متخلق و مهذب» و «تجلی‌بخش الگوی سبک زندگی اسلامی-ایرانی» وجه دیگری از اسلامی‌سازی دانشگاه است. پروژه‌ای که برای دومین بار در تاریخ جمهوری اسلامی، در دولت محمود احمدی‌نژاد کلید خورد و در دولت حسن روحانی، علی‌رغم تبلیغات دروغین تثبیت شد! در حقیقت، از یکسو، عده‌ای از اساتید تحت عناوینی چون «بازخرید» یا «بازنشستگی» از دانشگاه‌ها اخراج و در سوی دیگر، گروهی دانشجو، با امتیاز «بورسیه‌ی دولتی» یا تبدیل فرصت مطالعاتی خارج از کشور به بورسیه‌ی داخلی، در دانشگاه‌ها جذب شدند تا در آینده‌ای نه‌چندان دور کرسی‌های خالی از اساتید اخراجی را پر کنند. پروژه‌ای که حسن روحانی و سرپرستان و وزرای علوم وی مدعی متوقف‌سازی آن بودند، در حالی که نگاهی به ترکیب امروز هیات‌های علمی دانشگاه‌های کشور، نشان می‌دهد نه تنها قطار جذب اساتید از میان دانشجویان غیرقانونی بورسیه متوقف نشده بلکه دایره‌ی سهمیه‌های جذب دانشجویان در برخی رشته‌های مقطع کارشناسی، از جمله پزشکی و مهندسی و اغلب رشته‌های تحصیلات تکمیلی، با دور زدن قوانین و تقسیم غنایم میان دو طیف اصلاح‌طلب و اصولگرا گسترش یافته است. تنها در سال ۹۷، ۱۶۰۰ دانشجو با بهره‌گیری از امکان سهمیه و بورسیه راهی اوکراین شده بودند که به استناد اظهارات اعضای کمیسیون آموزش مجلس، اغلب آنها با تبدیل بورسیه در کشور مشغول به تحصیل می‌شوند. همچنین بر اساس آمار منتشرشده، تنها در سال ۹۸، حدود ۷۰ درصد از دانشجویان دندانپزشکی با بهره‌گیری از سهمیه امکان ورود به دانشگاه را پیدا کردند؛ یا بر اساس اظهارات قائم‌مقام معاون آموزشی وزیر بهداشت در همان سال، «بیش از ۶۰ درصد دانشجویان ما در این رشته‌ها (رشته‌های پزشکی) نیز بر اساس سهمیه وارد دانشگاه‌ها می‌شوند، بنابراین ما نگران کیفیت آموزش در بین این دانشجویان هستیم». سوی دیگر جذب و تربیت دانشجویان رام و مطیع، حذف دانشجویان رادیکال، دگراندیش، مستقل و مبارز علیه نظم موجود - که خود علت‌العلل ناکارآمدی، تبعیض و شکاف‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است - از میدان آکادمیک است. علاوه بر این، برخلاف ادعای مسئولان دولت یازدهم مبنی بر بازگرداندن اساتید اخراجی به دانشگاه، بخش زیادی از آنها هیچگاه به دانشگاه بازنگشتند، چرا که حاضر به ثبت درخواست بازگشت به خدمت نشدند! به این ترتیب دولت حسن روحانی از یکسو با مہاران رسانه‌ای درباره‌ی بازگشت اساتید اخراجی و بازنشسته، در حال خرید آبرو برای خود بود و از سوی دیگر با شخصی‌سازی موضوع، مسئولیت عدم بازگشت اساتید را از گردن خود برمی‌داشت. حالا نزدیک به هشت سال پس از آن روزها، دولت ابراهیم ریسی دوباره قطار تصفیه‌ی دانشگاه‌ها را به حرکت درآورده است اما ناشیانه‌تر یا شاید آشکارتر از سلف خود. تاکنون نام برخی از اساتید جامعه‌شناسی، فلسفه و علوم پزشکی به



عنوان نخستین قربانیان قطار قلع و قمع انقلاب فرهنگی در «گام دوم انقلاب» مطرح شده است. از دیگر مصادیق بارز استمرار این سیاست در دولت‌های متعدد، می‌توان به پرونده‌سازی علیه دانشجویان در دهه‌ی ۹۰، که در سال ۱۳۹۶ به اوج خود رسید، اشاره کرد. پس از روی کار آمدن دولت حسن روحانی و فراخوان عمومی جعفر توفیقی، سرپرست وقت وزارت علوم، مبنی بر بازگشت دانشجویان ستاره‌دار به تحصیل و مخالفت دولت با این سیاست سلبی، عده‌ی زیادی از این دانشجویان دعوت را لبیک گفته و برای بازگشت به دانشگاه اقدام کردند؛ پدیده‌ای که جز با امضای تعهدنامه‌ی وزارت اطلاعات در دفتر حراست وزارت علوم ممکن نبود. به این ترتیب، طولی نکشید که سیاست «آشتی ملی» دولت تدبیر و امید در دانشگاه جای خود را به پرونده‌سازی حراست علیه دانشجویان و تبدیل فعالیت دانشجویی به طعمه‌ای برای نهادهای امنیتی داد. همزمان با اوج‌گیری فعالیت صنفی در دانشگاه‌های کشور و برگزاری مراسم روز دانشجوی سال ۹۶، شناسایی و پرونده‌سازی علیه فعالان دانشجویی در چند دانشگاه از جمله تهران، علامه و امیرکبیر آغاز شد. پرونده‌ای که به دستگیری برخی از آنها در جریان اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و طنین‌انداز شدن شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» از دل دانشگاه منجر شد. هرچند مسئولان وقت دانشگاه، وزارت علوم و کمیسیون آموزش مجلس این بازداشت‌ها را «پیشگیرانه» می‌خواندند اما آنچه در واقعیت اتفاق افتاد، حضور چشم‌ناظر و سراسرین وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه در دانشگاه‌ها و برملا ساختن چهره‌ی امنیتی دولت میانه‌روی حسن روحانی بود. هرچند از ابتدای دولت سیزدهم، رویه‌ی بازداشت‌های گروهی دانشجویان متوقف شده است اما نمی‌توان آن را به معنای پایان سرکوب فعالان صنفی و دانشجویی در دولت سیزدهم تعبیر کرد؛ چراکه ابراهیم ریسی زمانی دولت را تحویل گرفت که دانشگاه‌ها به بهانه‌ی شیوع کرونا در کشور و ناتوانی حکومت در مهار آن، تعطیل بوده‌اند. بعلاوه، روند بازداشت‌ها، سرکوب و تحمیل احکام سنگین قضایی در دانشگاه‌ها زمانی رخ داد که او به عنوان رییس دستگاه قضایی در همدستی با دولت، برای سرکوب دانشگاه از هیچ کرده‌ای، فروگذار نبود؛ شاهد این ادعا نیز، بازداشت‌ها و احکام سنگین دانشجویی در قیام آبان ۹۸ در پی افزایش قیمت بنزین بود.

با این حال، خلاصه کردن سیاست سرکوب در جمهوری اسلامی در دانشگاه به اسلامی‌سازی، در حقیقت نادیده انگاشتن روند پاکسازی دانشگاه به نفع سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی - که همان حذف فرودستان و چپاول منابع عمومی برای اجرا و تحکیم ایدئولوژی خود بوده - است. از این‌رو، ضروری است، نگاهی به سیاست خصوصی‌سازی دانشگاه نه به عنوان برنامه‌های یکی از دولت‌ها، بلکه به عنوان یک سیاست کلان در نظام آموزشی جمهوری اسلامی داشت.

## دانشگاه خصوصی؛ ضامن بقای جمهوری اسلامی

رویه‌ی خصوصی‌سازی آموزش و تبدیل دانشگاه به یک بنگاه اقتصادی پس از پایان یافتن جنگ و تاسیس دانشگاه آزاد آغاز شد، اما از آنجایی که نظام جمهوری اسلامی برای رشد و تحکیم قدرت خود به مکیدن شیرهی جان مردم و اغلب فرودستان نیازمند بود، از اواخر دولت سازندگی و در ایام دولت اصلاحات نغمه‌ی خصوصی‌سازی آموزش عمومی و عالی را با صدور مجوز تاسیس مدارس غیردولتی، دانشگاه‌های غیرانتفاعی و علمی-کاربردی سر داد. نغمه‌ای که با ابلاغ سیاست‌های موسوم به اصل ۴۴ قانون اساسی توسط رهبر جمهوری اسلامی و تدوین و تصویب برنامه‌ی پنجم توسعه به «سرود راه توسعه» بدل شد! به این ترتیب طی یک دهه‌ی گذشته دانشگاه‌ها دیگر نه هزینه‌زا بلکه درآمدزا نیز بوده‌اند؛ حذف یارانه‌ی کتاب و انتشارات دانشجویان، اجاره‌ی سلف‌ها و بوفه‌های دانشگاه به بخش خصوصی، افزایش تصاعدی قیمت وعده‌های غذایی دانشجویان، کاهش سهمیه‌ی جذب دانشجویان روزانه و در مقابل افزایش سهمیه‌ی دانشجویان شبانه، خصوصی‌سازی خوابگاه‌های دانشجویی و برپایی خوابگاه‌های خودگردان، واگذاری سرویس‌های ایاب و ذهاب دانشگاه به پیمانکار، حذف خدمات رفاهی و بهداشتی دانشجویان، برپایی پردیس‌های خودگردان و سرانجام ورود برخی از دانشگاه‌ها به زمین‌خواری و انبوه‌سازی تنها بخشی از پروژه‌ی تبدیل دانشگاه به یک بنگاه تجاری تمام‌عیار است.

بنا بر اظهارات معاون دانشجویی وزارت علوم دولت دهم در سال ۸۹، ۸۵ درصد از دانشگاه‌ها در دوره‌ی کردانی و کارشناسی به بخش خصوصی واگذار شدند! بنا بر آخرین گزارش موسسه‌ی پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم در سال ۹۷، ۳۱۸ واحد دانشگاهی غیرانتفاعی، ۱۷۰ مرکز فنی حرفه‌ای، ۴۶۶ مرکز پیام نور، ۹۵۳ واحد علمی کاربردی و ۱۴۱ دانشگاه دولتی در کشور فعالیت می‌کنند؛ مجموع اعتبارات دستگاه‌های مجری آموزش عالی، پژوهشی و فناوری کشور، اعم از هزینه‌ای، اختصاصی و تملک دارایی‌های سرمایه‌ای در بودجه‌ی سال ۱۴۰۰، با احتساب ردیف‌های متفرقه، ۵۸ هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان برآورد شده است که در مقایسه با رقم بودجه‌ی آموزش عالی در سال گذشته، رشد ۴۸ درصدی داشته است. به این رقم بودجه باید شهریه‌ی دانشجویان مشغول به تحصیل در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی مذکور را نیز اضافه کرد. با این حال، تنها در یک مورد هزینه‌ی غذای دانشجویی در سال تحصیلی جاری (۱۴۰۰-۱۴۰۱)، ۷۱ درصد افزایش قیمت داشته است! علاوه بر این، برخی از دانشگاه‌های دولتی چون دانشگاه تهران، که بعد از آستان قدس رضوی از بیشترین املاک و مستغلات موقوفی بهره‌مندند و به واسطه‌ی اجاره‌ی آنها درآمدهای خارج از عرفی نیز دارند، طی یک سال و نیم اخیر که مسئولان دانشگاه‌ها به مدد کرونا فضای عمومی دانشگاه را از صاحبان اصلی آن که دانشجویان باشند، خالی

کردند؛ اقدام به اجاره‌ی فضای دانشگاه برای برگزاری مراسم‌های مذهبی، همایش‌های تجاری و... کرده‌اند. در چنین شرایطی این پرسش مطرح می‌شود: درآمدهای مشخص و جانبی حاصل از تخصیص بودجه، دریافت شهریه و اجاره‌بهای فضای دانشگاه‌ها، کجا و برای چه اموری صرف می‌شوند؟! هرچند آمار دقیقی از تفریح بودجه‌ی درآمدی و هزینه‌ای دانشگاه‌ها در دسترس نیست اما برآوردهای سرانگشتی نشان می‌دهد، سیاست حاکم بر آموزش عالی دیگر نه «تامین وسایل تحصیلات عالی به‌طور رایگان توسط دولت برای همه‌ی مردم» بلکه جذب حداکثری دانشجویان طبقات بالای اقتصادی-اجتماعی به واسطه‌ی همدستی با مافیای کنکور برای کسب درآمد بیشتر، تربیت نیروی اجتماعی رام و غیرسیاسی و تبدیل دانشگاه به محیطی خنثی است.

سرآخر، می‌توان مدعی شد، دولت ابراهیم ریسی موسوم به «دولت مردم» در مسیر تحقق آرمانشهر رهبران جمهوری اسلامی، همان راهی را خواهد رفت که دولت حسن روحانی و پیش از او، محمود احمدی‌نژاد، محمد خاتمی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه‌ای و... پس از تعطیلی دانشگاه و کلید زدن سیاست انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها رفته بودند؛ چرا که یک بنگاه غیرسیاسی سودآور، رام و اخته ضامن تداوم یک نظام سراپا سرکوبگر و چپاولگر است.

## اهمیت نقش آفرینی سیاسی دانشگاه

بگذارید با این سؤال آغاز کنیم که آیا فقدان جریان صنفی دانشجویی ظرف نزدیک به سه سال گذشته که از همه‌گیری کرونا می‌گذرد، اثر خاصی بر فضای سیاسی داشته است؟ در ظاهر که می‌شود به این پرسش پاسخ منفی داد؛ چه اینکه تمامی جریان‌های کنشگر حاضر در جامعه به مبارزات خود ادامه دادند:

– بازنشستگان بن‌بست به خیابان نیامدن را از پس از همه‌گیری کرونا شکستند و از اسفند ۱۳۹۹ بارها در خیابان حاضر شدند.

– معلمان به میانجی مسأله‌ی رتبه‌بندی و آموزش رایگان مستمر در خیابان حاضر شدند و هزینه دادند.

– کارگران نفت در جریان یک کمپین اعتراضی گسترده برای مدت یک ماه اعتصابی وسیع را سازمان دادند.

– در اهواز و چند شهر دیگر به میانجی بحران آب قیامی شکل گرفت که به «قیام تشنگان» شهره شد.

– به فاصله‌ی تنها چند ماه قیام مشابهی در اصفهان شکل گرفت که نام «قیام آب» بر آن گذاشتند.

– کارگران در بسیاری جاهای دیگر (نظیر معادن) اعتراضات و اعتصابات چند روزه به راه انداختند.

به نظر تنها تفاوت این لیست با دوران پیش از همه‌گیری کرونا غیاب دانشجویان در کنش‌های اعتراضی است و اگر آنها می‌بودند همه‌ی بیشتری علیه حاکمیت اتفاق می‌افتاد اما با این حال جامعه خاموش ننشسته و به مبارزات خویش علیه حاکمیت ادامه داده است. این اما اگر که از منظری سیاسی این غیاب را مورد بررسی قرار

دهیم و با دوره‌ی پیش از کرونا قیاس کنیم، همه‌ی موضوع نیست.

جریان صنفی دانشجویی در عین اینکه ایستادن بر مسائل صنفی را میانجی سیاست‌ورزی خود قرار داد و به مقابله با نئولیبرالیسم افسارگسیخته‌ی جمهوری اسلامی در عرصه‌ی حیات دانشجویی پرداخت، مبدع به میان کشیدن مسأله‌ی «ائتلاف» میان جریان صنفی معلمان و کارگران بود. از «کارزار لغو کارورزی» در سال ۱۳۹۶ تا اعلام همبستگی‌های مختلف با مبارزات معلمان و کارگران در سال ۱۳۹۷ و حضور گسترده در مراسم روز جهانی کارگر در سال ۱۳۹۸ می‌توان نقش سیاسی مهمی برای جریان دانشجویی در ایجاد پیوندهای ائتلافی و دادن رنگ و بوی سیاسی به مبارزات سراسری صنفی قائل شد.

برای بررسی بهتر موضوع به دو لحظه‌ی مهم در سیاست‌ورزی جریان صنفی دانشجویی در نسبت با کلیت فضای مبارزات صنفی توسط جریان‌های دیگر نگاهی بیندازیم:

### طرح شعار اداره‌ی شورایی

برای اولین بار طرح شعار عمومی «اداره‌ی شورایی» به عنوان یک آلترناتیو پس از سال‌های اولیه‌ی انقلاب در جریان اعتراضات خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ جلوی سردر دانشگاه تهران اتفاق افتاد؛ جایی که دانشجویان در کنار طرح شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا، دیگه تمومه ماجرا» از یک آلترناتیو هم‌پرده‌برداری کردند: «نه شاه می‌خوایم نه ملا، فقط تشکیل شورا». این مقدمه‌ای بود برای بدل شدن یک ایده به آلترناتیوی اجتماعی. پس از سرکوب جریان صنفی دانشجویی، متأثر از انرژی متصاعدشده از خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ و به امر عمومی جامعه تبدیل شدن پاسخ به پرسش «آلترناتیو جمهوری اسلامی چیست؟»، مبارزات کارگران در اراک و هفت‌تپه و فولاد شدت بیشتری گرفت. کارگران در هفت‌تپه و فولاد در جریان اعتراضات مستمر خود نوعی از سازماندهی را تجربه کردند که بی‌هیچ تزریق خارج از اجتماع‌شان، آن را «شورا» نامیدند. مسأله این نبود که نام سازماندهی شکل‌گرفته واقعا مطابق با مفهوم «شورا» هست یا نه، بلکه آنان معطوف به اندیشه‌ی آلترناتیوسازانه‌ای که داشتند با این نام‌گذاری اراده‌ای معطوف به آینده‌ای رهایی‌بخش را تصویر می‌کردند و درصدد مخابره‌ی پیامی برای جامعه بودند.

به هر صورت پس از طرح گسترده‌ی موضوع از سوی کارگران، این بدنه‌ی جریان صنفی دانشجویی بود که به دفعات کوشید تا صدای ایده را در فضای سیاسی بلند کند و به صورت‌بندی آن بپردازد. این وضعیت به نحوی بود که از جانب برخی جریان‌های چپ مخالف با ایده‌ی اداره‌ی شورایی و یا اپوزیسیون راست، دانشجویان متهم بودند به اینکه اندیشه‌ی «اداره‌ی شورایی» را به کارگران حُقه کردند و روند اعتراض صنفی آنان را مختل کرده و بی‌میانجی به سیاست گره زده‌اند.



## علیه نئولیبرالیسم پس از آبان

پس از سرکوب قیام آبان ۱۳۹۸، اولین کنشی که در امتداد این مبارزه کوشید تا خوانشی سیاسی از مازاد رخداد آبان به دست دهد تظاهرات جریان صنفی دانشجویان در مراسم ۱۶ آذر سال ۱۳۹۸ بود. در جریان این مراسم دانشجویان شعار «مبارزه با نئولیبرالیسم از ایران تا شیلی» را پرچم مبارزات خود کردند. این یک تلاش مهم در فاصله‌ی زمانی کم از قیام بود برای برجسته‌سازی جهت‌گیری طبقاتی این مبارزات و آنقدر تلاش حساسیت‌برانگیزی بود که واکنش گسترده‌ی اپوزیسیون راست را به همراه داشت که کوشیدند تا سطح اقدامی حکومتی آن را فرو بکاهند و در بهترین حالت آن را خطای سیاسی فاحش دانشجویان در گُپی‌برداری از دیگر کشورها و نفهمیدن ماهیت استبدادی و پیشامدرن جمهوری اسلامی قلمداد کنند. با این‌همه اما بخش بزرگی از روشنفکران چپ با تقدیر از هوشمندی سیاسی دانشجویان به کالبدشکافی معنای مبارزه با نئولیبرالیسم در فضای متأثر از قیام آبان پرداختند.

متأسفانه انسداد سیاسی ناشی از همه‌گیری کرونا مجال ابتکار عمل‌های سیاسی در تداوم بخشی به قیام آبان را گرفت و به‌طور ویژه در خصوص دانشگاه به تعطیلی کامل فضای مبارزاتی منجر شد. با این‌همه اما قابل تصور است که برقراری دانشگاه چطور می‌توانست نقش مؤثری در حفظ مازاد سیاسی آبان داشته باشد و از فرو کاهیده شدن آن به عدد کشته‌هایش جلوگیری کند.

این نمود متأخر را اگر در کنار نقش‌آفرینی‌های تاریخی جریان‌های چپ دانشجویی در ایران قرار دهیم متوجه خواهیم شد که دانشگاه همواره نقش مهمی در استخراج مازادی سیاسی از جنبش‌ها دارد و می‌تواند مفصل‌بند اتحادهای گسترده‌تر جنبشی باشد. به این ترتیب بازسازی فعالیت در دانشگاه به ویژه در زمان اوج‌گیری اعتراضات جنبشی از یک سو، و در زمان رکود سیاسی یا شرایط شبه‌کودتایی از سوی دیگر بسیار حیاتی است؛ چه اینکه دانشگاه در غیاب سازمان‌های سیاسی قدرتمند در داخل کشور یگانه نیرویی است که قادر است تا مبادرت به نام‌گذاری‌های سیاسی، جهت‌دهی طبقاتی و فراخوان دادن به همبستگی آشکار سیاسی کند.

## حیات دوباره

بسته شدن دانشگاه‌ها به دلیل همه‌گیری ویروس کووید ۱۹ لحظه‌ی مهمی در جریان صنفی دانشجویی است. در یک لحظه اکثریت فعالیت‌های صنفی به دلیل از بین رفتن زمین دانشگاه که کنشگاه فعالیت صنفی بود، متوقف شد. کنش‌های صنفی دانشجویان همانند دیگر کنش‌های آن‌ها معطوف شد به فضای مجازی و عملاً پویایی خود را از دست داد. به یک معنا بسته شدن دانشگاه‌ها فعالیت صنفی دانشجویی را به بن‌بستی جدی کشاند. حال اما با بازگشایی دانشگاه می‌توان انتظار داشت که در کوتاه‌مدت شاهد جان گرفتن مبارزات دانشجویان باشیم. در این میان بررسی نظرات و اتفاقاتی که در این جریان روی داد، بازخوانی مشکلات و بن‌بست‌ها، امری حیاتی برای احیای آن به شمار می‌آید. پیش از هر چیز باید توجه داشت که بن‌بست جریان صنفی تنها ناشی از بحران کرونا نیست بلکه مسائل و پرسش‌های جدی‌ای روبه‌روی آن قرار دارد که در ادامه آن‌ها را بررسی می‌کنیم. همچنین تنها راه واکاوی بحران‌های رخ داده جز از طریق بازخوانی چالش‌های درون بدنه‌ی جنبش صنفی نیست. برای پیش‌برد بحث، بحران‌ها و چالش‌های جریان صنفی را به سه دسته‌ی بحران در ساختار، بحران بدنه‌ی دانشجویی و بحران در گفتمان تقسیم می‌کنیم. این تقسیم‌بندی بر مبنای بحث‌ها و گفت‌وگوهای فعالین صنفی و نوشته‌های آن‌ها انجام گرفته است و طبعاً نمی‌تواند تمام ابعاد بحران جریان صنفی را بررسی کند. امید آن است که دیگرانی در این مسیر همت کرده و آن را تکمیل کنند.

## بحران در ساختار

نخستین و مهم‌ترین محل مناقشه‌ی فعالین صنفی و شاید پاشنه‌ی آشیل آن، مسئله‌ی ساختار شوراهای صنفی‌ست. بحرانی که نهادهای امنیتی برای ضربه زدن به جریان صنفی از آن در برهه‌های مختلف استفاده کردند. برای بررسی دقیق‌تر این بحران، ما آن را به دو بخش دیگر تقسیم می‌کنیم: مسئله‌ی ساختار شوراهای صنفی و رابطه‌ی فعالین و شوراهای.

مسئله‌ی ساختار نهادی شوراهای صنفی اساساً با چند مشکل جدی روبه‌روست. اولین مشکل قانون «حداقل آرا» برای تشکیل شوراهای صنفی دانشجویی است. این قانون مبهم طبق بند «ه»ی ماده‌ی ۱۹ شیوه‌نامه‌ی اجرایی شوراهای صنفی دانشجویان دانشگاه‌های کشور به شرح زیر است:

«انتخابات با حضور ۲۵ درصد کل واجدین دارای حق رای رسمیت می‌یابد، داوطلبان شورا در مرحله‌ی اول با کسب نصف بعلاوه‌ی یک کل آرا انتخاب خواهند شد و در صورت کشیده شدن انتخابات به مرحله‌ی دوم با کسب اکثریت نسبی رای‌دهندگان (صرف‌نظر از تعداد و درصد آنها) حائز شرایط شناخته خواهند شد.»

طبق این قانون و بر اساس خوانشی که از آن بعد از وقایع دی‌ماه ۹۶ انجام شد، شوراهای صنفی هم‌اکنون اگر نتوانند حداقل ۲۵ درصد آرای کل دانشجویان دانشکده‌ای را کسب کنند، امکان تشکیل شدن ندارند. بدین‌ترتیب تشکیل نهاد شوراهای صنفی با مشکلی جدی در شیوه‌نامه‌ی اجرایی خود روبه‌روست. اما بحرانی که مسئله‌ی حداقل رأی به وجود می‌آورد و مناقشه‌ای درون جریان صنفی ایجاد کرد را باید بدین‌شکل صورت‌بندی کنیم: جریان صنفی دانشجویی تا چه اندازه به نهاد شورای صنفی وابسته است و هنگامی که شورایی تشکیل نمی‌شود، چگونگی کنش را چطور می‌توان ارزیابی کرد؟ این پرسش و مانع مهم «حداقل رأی» بحث مهمی به اسم چگونه ممکن شدن کنش صنفی را باز می‌کند. این‌که چطور و چگونه باید از این مشکل ساختاری عبور کرد؟ برای برون‌رفت از بحران ذکرشده موضوع را باید از دو منظر بررسی کرد:

۱- کنش صنفی فردمحور نیست. بدین‌معنا که نمی‌توان انتظار داشت خواسته‌ها و مشکلات صنفی را به کمک چند نماینده‌ی دانشجویی رفع کرد. دلیل چنین حکمی، خصلت ویژه‌ی مسائل و معضلات صنفی‌ست. این مسائل زندگی و حیات اجتماعی دانشجویان را شامل می‌شوند؛ یعنی معضلات طرح‌شده ناشی از دغدغه‌ی فردی نیست، بلکه به شکلی ساختاری به تمام دانشجویان معطوف می‌شود و زندگی آن‌ها را هدف قرار می‌دهد. این ویژگی موجب می‌شود که کنش صنفی و تلاش برای برون‌رفت از بحران‌های صنفی نه یک امر فردی بلکه درگروی کنش جمعی دانشجویان باشد، چرا که معضلات فوق‌اساساً نه فردی و معطوف به یک عده‌ی مشخص‌اند و نه

ایجاد شده توسط یک فرد، بلکه مشکلاتی از بنیان ساختاری هستند که تک تک دانشجویان را هدف قرار می‌دهند. ساختار شوراهای صنفی با ویژگی نماینده‌محور بودن خودش، اساساً کنش صنفی را با بحرانی جدی روبه‌رو ساخت و این امکان را به وجود آورد که این فعالیت توسط برخی به امری فردی بدل شود. در زمانی که شوراهایی تشکیل نشده‌اند، فعالین صنفی، یعنی دانشجویانی که به فعالیت صنفی خارج از ساختار نهادی شوراها مشغول هستند اما عضو شوراهای صنفی نیستند، می‌توانند اهرم فشاری برای پیش‌برد خواست‌های دانشجویان باشند. این راهکار البته در بطن خود با بحران دیگری در جریان صنفی روبه‌روست به نام بحران در بدنه‌ی دانشجویی که در ادامه به آن می‌پردازیم.

۲- فشار برای تغییر آیین‌نامه می‌تواند در دستور کار جریان صنفی قرار گیرد تا بلکه این مانع مهم برداشته شود. البته باید توجه داشت که نهاد شورای صنفی از بسیاری جهات مورد حمله قرار می‌گیرد: از نهادهای امنیتی بیرون دانشگاه گرفته تا قوانین مبهم و تا ورود تشکلهای وابسته و... بدین ترتیب راهکار اول اهمیت می‌یابد تا در صورت غیاب شوراها، کنش صنفی و مهم‌تر از آن فعالین صنفی همانند شوراها و اعضای آن «مشروعیت» داشته باشند.

مشکل ساختاری دیگری که باید به آن اشاره کرد که به همراه موارد گفته شده زمینه‌ی فهم بحث بعدی، یعنی رابطه‌ی فعالین و شوراها را ممکن می‌کند، امکان اشغال و محاصره‌ی شوراهای صنفی توسط نیروهایی است که در راستای اهداف صنفی دانشجویان حرکت نمی‌کنند و یا اساساً نیروهایی «امنیتی» هستند. این مشکل به طور جد ما را به مناقشه‌ی اصلی این بحث یعنی رابطه‌ی فعالین صنفی و اعضای شوراها می‌کشاند.

امکان دارد شوراها از دست بروند، تسخیر شوند و یا تشکیل نشوند. در این شرایط وظیفه‌ی فعالین صنفی باید کسب مشروعیت از بدنه‌ی دانشجویی، فشار بر روی شوراها و پیش بردن اهدافی باشد که جریان صنفی به دنبال آن است. بدین ترتیب سؤال اساسی این مناقشه را طرح می‌کنیم: نقش فعالین چیست و اساساً فعالین صنفی چه مشروعیتی دارند؟ پاسخ را همان‌طور که در سطور بالا دادیم باید در کسب مشروعیت حقوقی و همچنین از بین بردن ساختار فردمحور شوراهای صنفی جست. به یک معنا با توجه به بن‌بست‌های دیده شده دیگر نمی‌توان به قدرت شوراها اکتفا کرد و حال اهمیت دارد شکل کنشی جمع‌تری را پی‌ریزی نمود. باید به مناسباتی شکل داد که در آن فعالین صنفی، می‌توانند کنش صنفی را جلو ببرند. بدین طریق دیگر میانجی کنش صنفی تنها افراد عضو شوراها نیستند، بلکه جمع‌هایی دانشجویی هستند که به شکلی مستقیم خواسته‌های خود را مطرح و پیگیری می‌کنند.

## بحران بدنه

بدنه‌ی دانشجویی جریان صنفی مهم‌ترین بخش آن به شمار می‌آید. بدنه‌ی دانشجویی ابزاری است که هم فشار برای پیش‌برد خواسته‌های صنفی را ممکن می‌کند و هم بر خلاف دیگر انواع تشکلهای سیاسی مبتنی بر شورای مرکزی، شالوده‌ی اصلی تشکل شورای صنفی است. همان‌طور که پیش‌تر گفتیم اگر کنش صنفی را عملی معطوف به تمام دانشجویان ارزیابی کنیم و پیگیری خواسته‌ها را نیز به شکلی مستقیم توسط آن‌ها در نظر بگیریم، آنگاه بدنه‌ی دانشجویی به دلیل ساختن بستری از کنش مستقیم و ارتباط متقابل میان شوراهای فعالین و دیگر دانشجویان، تجسم این ویژگی‌ست. برای بررسی بحران کنونی در بدنه‌ی دانشجویی باید نخست گفتمان صنفی میان دانشجویان را ارزیابی کنیم و در قدم دوم به واکاوی موانعی بپردازیم که در برابر ایجاد این گفتمان در میان دانشجویان قرار دارد.

تشکیل بدنه‌ای از دانشجویان که هم‌گام با فعالین صنفی و شوراهای خود مبارزه کنند، مستلزم شکل‌گیری گفتمانی فراگیر میان دانشجویان است؛ گفتمانی که بتواند مسائل صنفی را مطرح کند، آن‌ها را واکاوی کند و در نهایت به طرح خواسته‌هایی از دل بدنه‌ی ایجادشده برسد. در حقیقت طرح شدن خواسته‌های صنفی مختلف باید از درون بدنه‌ی دانشجویی باشد و اگر این خواسته‌ها درون این بستر ریشه نداشته باشند، تبدیل به دغدغه‌هایی فردی می‌شوند که نه تنها به بستر مادی زیست دانشجویان توجه ندارند بلکه ویژگی دیگر جریان صنفی، که همان دست‌گذاشتن بر مسائل عینی زیست دانشجویان است را نادیده می‌گیرند. بدین ترتیب اهمیت بدنه‌ی دانشجویی تنها در امکان فشار آن برای تحقق خواسته‌های صنفی نیست، بلکه در حقیقت بستر اصلی و عینی طرح شدن این خواسته‌ها به شمار می‌آید. البته باید در نظر داشت که چنین طرحی از بدنه‌ی دانشجویی بدان معنا نیست که سوژگی فعالین صنفی و شوراهای را نفی کنیم؛ برعکس، هدف آن است که رابطه‌ی درهم‌تنیده‌ی این سه را باهم نمایان کنیم. اما واقعیت آن است که لازمه‌ی هر کنش صنفی‌ای وجود بدنه‌ای است که خواسته‌هایی معین بر مبنای مادی داشته باشد. در ارتباط متقابل این سه عنصر (بدنه، فعالین و شوراهای) است که ما می‌توانیم انتظار داشته باشیم خواسته‌ای متعین سر بر آورد.

تا بدین جا تنها اهمیت بدنه‌ی دانشجویی را تشریح کردیم. اما آنچه که در جریان صنفی محل مناقشه است، وجود چنین بدنه‌ای است. نمی‌توان انکار کرد که گفتمان جریان صنفی در سال‌های ۹۳ الی ۹۵ در میان بخش مهمی از دانشجویان غالب بوده است. اما پس از ضربات دی ۹۶ و قانون مبهم حداقل رای، یعنی زمانی که ساختار شوراهای صنفی درهم شکست، بدنه‌ی دانشجویی نیز قدرت سابق خود را از دست داد. ورود دانشجویان جدید در سال ۹۷



این نوید را می‌داد که بدنه‌ی دانشجویی می‌تواند دوباره احیا شود اما ضربات امنیتی، مشکلات ساختاری شوراها و همچنین فعالیت‌های حکومت برای سیاست‌زدایی از دانشگاه‌ها در عمل مانع از آن شد که گفتمان صنفی بتواند دوباره در میان دانشجویان مطرح شود. در بحبوحه‌ی این بحران بود که وقایع آبان ۹۸ روی داد. تأثیر قیام آبان بر روی جریان صنفی را در بخش بعدی بررسی می‌کنیم اما دلیل اشاره کردن به این موضوع در این بخش آن است که باید بن‌بست جریان صنفی در گفتمان‌سازی و تشکیل بدنه‌ای منسجم را از دو وجه مورد بازبینی قرار داد:

۱. گفتمان صنفی بدلیل تلاش‌های امنیتی برای سرکوب و سیاست‌زدایی با یک مانع خارجی روبه‌رو بود که مانع از انسجام بدنه می‌شد.

۲. مهم‌تر از مانع بیرونی باید به یک مانع درونی اشاره کرد: پس از شورش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸ گفتمان جریان صنفی حتی میان خود فعالین نیز دچار ابهام گشت. پرسش مطرح‌شده این بود که نسبت جریان صنفی با وقایع خارج از دانشگاه چیست؟ به یک‌معنا خود بدنه نیز دیگر از انسجام قبلی برخوردار نبود چرا که پاسخ‌ها به این پرسش یا مبهم بودند و یا انتزاعی. از سویی برخی شرایط را تغییر یافته قلمداد می‌کردند و در نتیجه خواهان کنشی رادیکال‌تر بودند. این برداشت یا راه به رویکردهایی نظیر پیشگامی دانشگاه و دانشجویان در آن شرایط برد و یا برخی را از کنش صنفی به‌کل منصرف ساخت چرا که آن را دیگر فاقد اهمیت می‌یافتند. از سوی دیگر گروهی تغییر در شرایط را اساساً انکار کردند و یا کم‌اهمیت شمردند و در نتیجه کنش‌شان مانند قبل باقی ماند. آنچه که مسلم است تغییر شرایط عینی است. دیگر پس از آبان ۹۸ نه جامعه به شکل قبل باقی ماند و نه دانشگاه می‌توانست همانند قبل باشد. بدین‌معنا تغییری باید در کنش صنفی روی دهد اما آیا این تغییر به معنای نفی کامل کنش صنفی‌ست؟ این مناقشه‌ای است که پاسخ به آن می‌تواند به گفتمانی منسجم بدل شود و دوباره موجب جان‌گرفتن بدنه‌ی دانشجویی شود.

## بحران گفتمان

آخرین بخشی که در این نوشتار به آن می‌پردازیم، بحران در گفتمان جریان صنفی‌ست. تا حدودی شرح این بخش در بخش‌های پیشین رفت، در نتیجه قصد نداریم دوباره آن‌ها را بازگو کنیم. بحث را از جایی که قطع کردیم ادامه می‌دهیم: قیام آبان ۹۸ چه تأثیری روی جریان صنفی گذاشت؟ به عبارتی دیگر، چه تغییری در گفتمان صنفی باید روی دهد؟

قیام آبان دو موضوع اساسی را برای ما روشن ساخت:

نخست آن‌که حاکمیت با بحرانی جدی در مشروعیت خود روبه‌روست؛ و دوم این‌که بحران دیگر حاکمیت

ناتوانی ساختاری آن برای پاسخگویی به خواسته‌های اقشار مختلف جامعه‌ست. این دو بحران اما چگونه بر روی گفتمان صنفی تأثیر گذاشتند؟ برای پاسخ به آن باید نگاهی کنیم به یکی دیگر از ویژگی‌های جریان صنفی که آن دیدن مشکلات صنفی و معیشتی به شکلی ساختاری است. یعنی این مشکلات را نه ناشی از فساد افراد می‌بیند و نه ناشی از ناتوانی آن‌ها، بلکه ساختاری را هدف قرار می‌دهد که این مشکلات از آن ناشی شده‌اند. حال وضعیتی را در نظر بگیرید که دیگر نیاز نیست بگوییم این ساختار معضل است چرا که دیگر برای همگان عیان شده. بگذارید حتی فراتر از این برویم. حتی دیگر نباید بگوییم این ساختار باید تغییر کند چرا که عملاً ناتوان از پاسخگویی به خواسته‌ها است و این یعنی ضرورت کنار رفتن. در این شرایط گفتمان صنفی به دنبال چیست؟ این پرسشی بود که منجر به مناقشه‌ای جدی میان فعالین صنفی گشت. پاسخ‌های داده‌شده را در بخش پیشین بررسی کردیم، اما حال برای بیرون آمدن از این بحران گفتمانی باید دو موضوع را مد نظر قرار دهیم:

نخست آن که طبق آنچه که نوشتیم تغییر در کنش اجتناب‌ناپذیر است. سطح آگاهی اقشار مختلف جامعه و دانشجویان دیگر مانند سابق نیست. این موضوع موجب می‌شود که دیگر خواسته‌ها ثابت باقی نمانند و تغییر کنند. دوم می‌توان نقش جریان صنفی در این تغییر آگاهی را نادیده گرفت. همچنین ظرفیت‌هایی در جریان صنفی وجود دارد که می‌توانند تغییر در ساختار را محقق سازند. آری نیاز به تغییر در هر گوشه و کناری حس می‌شود اما برای محقق شدن آن سوژگی تک تک گروه‌های اجتماعی نیاز است. این سوژگی و کنش رادیکال نمی‌تواند در مواجهه با ساختاری منسجم و نظام‌مند نامنظم عمل کند. انسجام و تشکلیابی شرط تغییر این بنای پوسیده است. جریان صنفی اگر تنها یک ویژگی بارز داشته باشد، آن تشکلیابی و انسجامش است. حال اگر بخواهیم جمع‌بندی‌ای از این دو زاویه‌ی دید داشته باشیم باید بگوییم آری تغییر اجتناب‌ناپذیر است اما این تغییر نیازی نیست منجر به نفی کلیت جریان صنفی شود. جریان صنفی می‌تواند با هدف قرار دادن مشکلات عمیق‌تری درون این ساختار، رادیکالیسمی را که بدنه‌ی اجتماعی از آن انتظار دارد به جلو ببرد. یعنی به نقاطی حمله کند که هم برای این ساختار حیاتی است و هم معضل صنفی و معیشتی به شمار می‌آید. این فشار اگر با همراهی بدنه‌ی دانشجویی همراه شود می‌تواند یکی دیگر از پایه‌های این ساختار را سست کند. و سست شدن این پایه‌ها یکی پس از دیگری می‌تواند تغییر را عملی سازد. گفتمان جدید جریان صنفی برای احیای خود ناچار است این واقعیت را در نظر گیرد که دیگر نمی‌توان همانند گذشته به مسائلی که «صرفاً صنفی»ست پرداخت. حال هر معضل صنفی، سیاسی‌ست. این مرحله‌ی جدیدی است که جریان صنفی باید از ظرفیت نهادی و تشکلی خود استفاده کند تا بلکه بتواند همگام با دیگر جریان‌های صنفی پایه‌های ساختمان فرسوده‌ی کنونی را منهدم کند.

## احیای جنبش دانشجویی: بحران‌ها، چشم‌اندازها

در این یادداشت کوتاه قصد داریم تا از طریق بازخوانی تجارب جنبش دانشجویی دهه‌ی ۹۰ و تلاش برای جمع‌بندی عواملی که منجر به اضمحلال تدریجی آن پس از آبان ۹۸ شد، پاسخی برای چه باید کرد پیش روی فعالیت دانشجویی پیشنهاد کنیم. به این امید که از این طریق باب مباحثه‌ی جمعی در این زمینه میان فعالین دانشجویی گشوده شده و بدین ترتیب راهکاری عملیاتی برای احیای جنبش دانشجویی بیابیم.

عوامل دخیل در امحای جریان صنفی دانشجویی از آبان ۹۸ به این سو را می‌توان در دو دسته عوامل بیرونی یا عوامل منبث از شرایط سیاسی-اجتماعی جامعه و عوامل درونی یا عواملی که برخاسته از لغزش‌ها و اشتباهات جریان صنفی‌اند جای داد.

اگر بخواهیم بحث را از منظری گسترده و منتزع از جزئیات و عواملی که معمولاً حضور دارند و از اجزای لاینفک مبارزه‌ی سیاسی‌اند -چون عامل اساسی سرکوب- پی بگیریم، می‌توان گفت که مؤثرترین عامل بیرونی پیاده‌سازی سیاست‌های هر دم متزاید نئولیبرالیستی در عرصه‌ی آموزش است. جریان صنفی با فهم درست از آنچه بر سر دانشگاه می‌رفت و گره خوردگی امر صنفی و سیاسی در نظام سرمایه‌داری حاکم، مطالبه‌گری صنفی را میانجی کنش‌ورزی سیاسی قرار داد تا بدین طریق مبارزه را بر محور مسأله‌ای انضمامی سوار کرده و آن را از خطر انتزاعی شدن در امان نگه دارد و همچنین به واسطه‌ی گفت‌وگو «نه به کالاسازی آموزش» زمینه‌ی ائتلاف میان

دانشجویان و سایر گروه‌ها و جنبش‌های متاثر و متضرر از پولی‌سازی آموزش را فراهم آورد.

اما نتولیرال‌سازی دانشگاه توامان با برجسته ساختن دغدغه‌های صنفی، امکان سنگربندی مقابل اجرای این سیاست‌ها در درون دانشگاه را نیز سخت‌تر می‌کرد/می‌کند. چرا که به تدریج و طی سالیان -همان‌گونه که در بیانیه‌ها و نشریات جریان صنفی تبیین می‌شد- در پی پولی‌سازی آموزش فرزندان کارگران از تحصیل در دانشگاه بازمی‌ماندند و این‌گونه ترکیب طبقاتی دانشگاه آگاهانه دستخوش تغییر می‌شد. به شیوه‌ی رویارویی با این مسأله در ادامه بازخواهیم گشت.

نظر به همزمانی تقریبی تعطیلی دانشگاه و دوران اطفای جریان صنفی، می‌توان عامل دیگر را تعطیل شدن دانشگاه در برهه‌ای دانست که جنبش دانشجویی از وضعیت بسامانی برخوردار نبود.

تعطیلی دانشگاه زیست جمعی دانشجویان را به یکباره متوقف ساخت، محیط دانشگاه را به عنوان فضای کنشگری از آنان گرفت و با بلاموضوع ساختن مسائل صنفی مربوط به دانشگاه چون مشکلات خوابگاه‌ها، کیفیت غذای سلف، قیمت خدمات پزشکی و سایر مواردی از این قبیل که تا پیش از این عامل پیوند دانشجویان بود، وحدت و اتحاد آنان را سست کرد. علاوه بر این پیگیری مسائلی که نیازمند حضور و تعامل دانشجویان بود یا فعالیت‌هایی چون برگزاری تجمع و آکسیون با پراکنده شدن در شهرهای مختلف دیگر میسر نبود.

بر خلاف عامل دوم که چون ضربه‌ای ناگهانی بر سر حیات جمعی دانشجویان فرود آمد و پیش‌بینی یا برنامه‌ریزی برای مواجهه با آن چندان ممکن و عملی نبود -هر چند سردرگمی و وضعیت آشفته‌ی جنبش دانشجویی در این زمان بود که باعث شد تا این حد از این مسأله آسیب ببیند- عامل اول از ابتدای حیات جنبش دانشجویی دهه‌ی ۹۰ آشکار و نمایان بود از این رو می‌توان یکی از عوامل درونی تأثیرگذار بر جنبش دانشجویی را همین ضعف در مواجهه با تأثیرات سیاست‌های نتولیرال بر ترکیب طبقاتی دانشگاه به شمار آورد.

با چنین مقدماتی ممکن است دچار این خطا شویم که باید امر صنفی را با مسأله‌ی جدیدی جایگزین کنیم تا به هر نحوی که شده هم‌زمانی میان دانشجویان، که دیگر عمدتاً از طبقات فرادست جامعه هستند، پیدا کنیم! اما آنچه می‌توانست مواجهه‌ی درست با این مسأله تلقی شود نه توسل به این مسأله‌ی موهوم تهی‌شده از هرگونه دلالت طبقاتی، بلکه بدنه‌سازی و تحکیم اتحاد طبقاتی دانشجویان در درون دانشگاه و پیوند زدن فعالیت دانشجویی به مبارزه‌ی فرودستان در ساحات مختلف جامعه بود.

گرچه جریان صنفی به خوبی توانست بر گفتمان کالاسازی آموزش متمرکز بماند و با جریان چپ حکومت‌ساخته‌ی موسوم به محور مقاومت خط‌کشی کند اما عدم وجود گفتمانی مدون و فراگیر از جدی‌ترین عللی بود که مشکلات

عده‌های را بر سر راه آن به وجود آورد. به تدریج فعالیت نظری در نشریات بی‌اهمیت تلقی شده و متون نظری تولیدشده نیز عمدتاً معطوف به واکنش به محور مقاومت، عدالتخواهان، اصلاح‌طلبان و سایر جریان‌های حکومتی درون دانشگاه شد. به این ترتیب جریان صنفی از ارائه‌ی تحلیل در باب مسائل مهمی چون جایگاه دانشگاه در مبارزه‌ی طبقاتی، مسائل مربوط به میانجی‌گری امر صنفی در ساحت سیاسی، نحوه‌ی سازماندهی و... بازماند. به مشخص‌ترین شکل این معضل خود را در سرگشتگی به وجود آمده در شرایط پساآبان بروز داد. بعد از خیزش آبان بیش از هر زمان دیگری نیاز به تحلیلی درباره‌ی نسبت دانشگاه با خیابان حس می‌شد اما عدم وجود تحلیلی دقیق و منسجم که مقبولیتی فراگیر یابد، منجر به افزایش تقابل میان فعالین شد. در یک سر طیف عده‌ای جامعه را بسیار رادیکال‌تر از دانشگاه ارزیابی کرده و زمین واقعی مبارزه را نه محیط آکادمیک و محافظه‌کار دانشگاه که کف خیابان می‌دانستند - این رویکرد به ویژه پس از آبان ۹۸ و جاهت بیشتری یافت - و در سر دیگر طیف افرادی بودند که جنبش دانشجویی را پیشگام خیزش‌های مردمی می‌شمردند. همانگونه که گفته شد این عدم توافق بر سر مسائلی چنین اساسی، در کنار نابسامانی‌های دیگر، موجب شد تا در شرایط پساآبان و با ضربه‌ی تعطیلی دانشگاه، جنبش دانشجویی تا مدتی به کلی از فعالیت باز ایستد و تا مدت‌ها توان بازیابی خود را نداشته باشد. در سایه‌ی این نبود گفتمان، بی‌قاعدگی در عمل نیز به پیش می‌رفت. دستور کار مشخصی برای جذب افراد جدید، برگزاری آکسیون‌ها، تقسیم وظایف میان افراد، برگزاری جلسات هم‌فکری و... وجود نداشت و چنین به نظر می‌رسید که قاطبه‌ی فعالین نیز چنین وضعیتی را پذیرفته باشند و حتی برخی تحت عنوان سیالیت از آن دفاع می‌کردند/می‌کنند. به هر حال این بی‌قاعدگی و یا سیالیت در نهایت بر ایجاد شکاف‌ها دامن زد.

جنبش دانشجویی نیاز دارد تا در مدت‌زمانی نسبتاً کوتاه اعضای جدیدی جذب و با انتقال تجربیات پیشین، آنان را جایگزین فعالینی که دانشگاه را ترک کرده و می‌کنند، کند. این ضرورت از چند جهت خود را نمایان می‌سازد:

اول آن‌که پیگیری فعالیت‌هایی که از مجرای شورای صنفی انجام می‌شد نیازمند دانشجویان رسمی بود؛

دوم این‌که ارائه‌ی تحلیل و راهکار در بزنگاه‌های مختلف، درک دقیق از فضای دائماً در حال تغییر دانشگاه را می‌طلبد.

شاید در وهله‌ی اول این مسئله چندان جدی به نظر نرسد اما تعلل در جذب افراد و انتقال مؤثر تجربیات گذشته علاوه بر ایجاد اختلال در کارکرد شوراهای و محدود ساختن فعالین در به انجام رساندن برخی از فعالیت‌های مشابه، به تدریج جنبش را به واسطه‌ی قلت اعضا و وابستگی آنان به فعالین پیشین، که گاهی به علت فاصله گرفتن از دانشگاه درک صحیحی از فضای جدید نداشتند، تضعیف می‌کرد.



## چرا به جنبش دانشجویی فعال نیازمندیم؟

در حال حاضر اگرچه مبارزات کارگران، معلمان، بازنشستگان و... درخشان‌ترین روزهای خود را سپری نمی‌کنند، اما در وضعیت رکود کامل نیز قرار ندارند.

قیام مردم خوزستان و اصفهان، تجمعات اعتراضی مستمر بازنشستگان و معلمان، اعتصاب کارگران صنایع نفت و پتروشیمی همه مبین این است که آتش زیر خاکستر خاموش نشده و جامعه‌ی کارگری در حال بازیابی خود پس از رکود دوران پسا کرونا است. لیکن در این میان جنبش دانشجویی هنوز نتوانسته کمر راست کند و نیازمند تلاشی جدی برای تجدید حیات است.

اما اولین گام برای جستجوی راهکاری برای تحقق این امر این است که پرسیم در شرایطی که به نظر می‌رسد جامعه فعال است و هر لحظه نیز ضدیت بیشتری با نظام حاکم پیدا می‌کند، وجود جنبش دانشجویی چه ضرورت و یا حداقل منفعتی دارد؟ به عبارت دیگر جنبش دانشجویی در نسبت با مبارزه‌ی طبقاتی چگونه تعریف می‌شود؟ اولین وجه از پاسخ همان عاملی است که مبارزات دانشجویان را به مبارزه‌ی فرودستان در بخش‌های دیگر جامعه گره می‌زند، یعنی مبارزه علیه کالاسازی خدمات اجتماعی (به طور مشخص آموزش). از این جهت مبارزه‌ی دانشجویان به همان اندازه وجهی از مبارزه‌ی طبقاتی است که اعتصابات صنفی.

منتها حوزه‌ی آموزش تفاوت‌هایی با سایر حوزه‌های خدمات اجتماعی دارد. اول این که آموزش رسمی به عنوان یکی از مهم‌ترین سازوگرهای ایدئولوژیک دولت، که بدون آن امکان بازتولید شرایط تولید وجود ندارد، نقش بسیار مهمی در تداوم بقای نظام بهره‌کشی ایفا می‌کند. و دوم این که آموزش به فرودستان مجال برای بهبود وضعیت زندگی‌شان می‌دهد و کالاسازی آن به معنای تشدید نابرابری اجتماعی و تعمیق شکاف طبقاتی است. از این رو مبارزه در درون دانشگاه اهمیت می‌یابد؛ دانشگاه به عنوان پایگاه تولید و ارائه‌ی ایدئولوژی حاکم باید همواره توسط دانشجویان به عنوان درگیرترین افراد با آن مورد انتقاد قرار گیرد. و همچنین به عنوان قسمی از خدمات اجتماعی که شاید بیش از سایر بخش‌ها بر نابرابری در جامعه مؤثر است، باید در برابر پولی‌سازی مصون نگه داشته شود.

و سرانجام باید گفت که دانشگاه به لحاظ عینی از شرایطی برخوردار است که آن را قادر می‌سازد تریبون سایر جنبش‌های اجتماعی باشد و بدین گونه صدای فرودستان پژواک دیگری نیز در دانشگاه یابد. همان گونه که جنبش دانشجویی تاکنون چنین نقشی را ایفا کرده است.

## وضعیت فعلی شوراهای صنفی دانشجویی و افق پیش رو

این متن روایتی است از موقعیتی که شوراهای صنفی در آن قرار گرفته‌اند و توصیف مسیری است که در به وجود آمدن شرایط حاضر موثر بوده است. در مورد آسیب‌شناسی وضعیت کنونی شوراهای صنفی تحلیل‌های متفاوتی از سوی فعالین سابق و کنونی صنفی ارائه شده است. اما از نظر نویسنده عواملی در این میان تعیین‌بخش بوده‌اند که این متن بر آن‌ها متمرکز خواهد بود.

به دلیل تمرکز بر موضوع اصلی و طولانی بودن شرح مسیر قدرت گرفتن شوراهای صنفی و ارائه‌ی گفتمانی قوی و آلترناتیو در دانشگاه، که خود می‌تواند موضوع متنی مستقل باشد، صرفاً بازه‌ی زمانی افول مجدد شوراهای صنفی و عوامل موثر بر آن را مورد توجه قرار خواهم داد. اگر بخواهیم وضعیت فعلی شوراهای صنفی را بیان کنیم قطعاً بایستی سه مساله‌ی مهم را در نظر بگیریم.

ابتدا برخوردهای گسترده و گازانبری امنیتی پس از دی‌ماه ۹۶ و تلاش برای استحاله‌ی شوراهای صنفی و بازسازی مدل وابسته و بی‌کارکرد شوراهای اسلامی کار با تزریق مهره‌های "عدالت‌خواه" و "بسیجی"، یک هجوم تمام‌عیار به نهاد شوراهای صنفی و اعضای فعال و باسابقه‌ی آن بود. این پروژه اگرچه باعث تباه شدن درس و زندگی فعالین صنفی متعهد و مستقل و جایگزینی افرادی بی‌تفاوت نسبت به منافع صنفی عام دانشجویان شد، اما به دلیل ایجاد نارضایتی عمومی از عملکرد چنین افرادی -از جمله عقب‌نشینی‌های آشکار در نقاطی که فعالین

پیشین با هزینه دادن و ایجاد اتحاد بین بدنه‌ی دانشجویی مقاومت می‌کردند- با شکستی سنگین روبه‌رو شد. در این میان همکاری بوروکرات‌های اصلاح‌طلب در زمان دولت روحانی با نیروهای امنیتی در پرونده‌سازی برای فعالین دانشجویی از نکات قابل توجه این دوره بود. بعدها احتمالاً با انتشار اسنادی از این دوره عمق فاجعه‌ی این همکاری‌ها مشخص خواهد شد. همکاری‌هایی که به ارسال مدارک پرونده‌های درون‌دانشگاهی به نهادهای بیرون و به رسمیت شناختن جرم‌انگاری فعالیت‌های صنفی ذیل کلان‌اتهام فعالیت مارکسیستی، دستگیری دانشجویان در خوابگاه‌ها، آزارهای مکرر روحی، درز اطلاعات از مراکز مشاوره به نهادهای امنیتی و موارد این‌چنینی منجر شد. مسایلی که بارها از طریق روایت‌های فعالین دانشجویی در شبکه‌های مجازی مطرح شده است. شاید اوج این پرونده‌سازی‌ها و همکاری‌ها رسمیت بخشیدن به اتهامات و تحت فشار قرار دادن امیرحسین مرادی و علی یونسی در جلسه‌ای مستقیم با وزارت اطلاعات بود. روندی که به دنبال بیش از یک سال بازداشت موقت در انفرادی و عدم دسترسی به وکیل و حتی ملاقات با خانواده، به یک‌سری اعترافات بی‌ربط و نخ‌ما منجر شد که سرنوشت و زندگی این دو دانشجو را به خطر انداخته است.

در همین زمان دانشجویان در حاشیه و در خارج از حوزه‌ی خبرسانی‌های جریان اصلی شرایط دشوارتری را تجربه کرده‌اند. اگر در مرکز خط قرمزهای عرفی و محاسبات نسبی در برخورد با دانشجویان وجود داشت، در حاشیه هیچ خط قرمزی برابر تیغ برخوردهای امنیتی با دانشجویان وجود نداشت. البته در مدت کوتاهی و با اتحاد بزرگ شوراهای صنفی که در سال ۹۴ به اوج خود رسیده بود، حاشیه‌ی امن نسبی‌ای برای فعالین دانشجویی در شهرستان‌ها ایجاد شده و از طرفی هم‌فکری‌ها و اشتراک تجربیات به یک آگاهی جمعی و اتحاد مستحکم منجر شده بود. این اتحاد و مسیر هم‌فکری به دلایل مختلفی، که به نظر مهم‌ترین آن اتفاقات پس از دی‌ماه ۹۶ و حمایت بی‌چون و چرای فعالین صنفی از اعتراضات مردمی و پس از آن سرکوب گسترده‌ی این فعالین بود، به طور موقت متوقف شد.

این توقف نه یک انتخاب که حاصل شرایط دشوار فعالیت دانشجویی در فضای امنیتی پس از دی‌ماه ۹۶ بود. فضایی که به دلیل سرگردانی و حجم برخوردها به نوعی تنش درونی در میان فعالین صنفی دامن زد. تا جایی که نقدهای درونی به شیوه‌ها و مسیر فعالیت به حدی شدت گرفت که گویی هیچ اهرم فشار و خط امنیتی‌ای در شرایط پس از دی‌ماه ۹۶ وجود نداشته است. و این خود باعث کندی در واکنش موثر به برخوردهای امنیتی به وسیله‌ی بازسازی اتحاد درونی و مقاومت جمعی برابر آن بود. در این میان این نکته‌ی مهم را هم بایستی در نظر گرفت که بر خلاف صنف‌های دیگر از جمله معلمان، دانشجویان مدت کوتاهی را در دانشگاه می‌گذرانند و

فرصت استفاده از تجربیات و صف‌بندی بلندمدت برابر برخوردهای امنیتی و آیین‌نامه‌ای به دلیل محدودیت‌های دوران دانشجویی عملاً از میان می‌رود. فعالین صنفی دانشجویی عمدتاً پس از تحصیل از رانت‌های اعضای دیگر تشکلهای برخوردار نبوده و هر کدام پس از تحصیل به گوشه‌ای طرد و دچار مشکلات اقتصادی و اجتماعی متفاوتی می‌شوند. مساله‌ای که نقطه‌قوت فعالیت‌های صنفی معلمان بوده است، یعنی تداوم، دقیقاً به نقطه‌ضعف فعالیت صنفی دانشجویی بدل شده است. این مساله می‌تواند در آینده مورد بازبینی و چاره‌جویی فعالین صنفی دانشجویی قرار بگیرد.

دومین مساله که مدت‌ها قبل از دی ۹۶ و با پیش کشیدن حد نصاب ۲۵ درصد برای تشکیل واحدهای صنفی آغاز شده بود، موانع آیین‌نامه‌ای و دستوری در جهت جلوگیری از تشکیل شوراهای صنفی و پس از آن محدودیت اختیارات و وظایف آن‌ها بود. هدف این بود که شوراهای صنفی با اضافه شدن پسوند رفاهی و تاکید بر غیرسیاسی بودن به روابط عمومی سیاست‌گزاران حوزه‌ی آموزش غیررایگان تبدیل شوند. در این میان نیروهای بی‌تفاوت یا وابسته، که پس از سال ۹۶ وارد شوراهای صنفی دانشجویی شدند، نقش مهمی در عادی‌سازی این قوانین و عقیم‌سازی شوراهای صنفی به عهده داشتند. در حالی که نشانه‌های مثبت جدی‌ای مبنی بر بازسازی شوراهای صنفی توسط فعالین دانشجویی مستقل در حال ظهور بود، تعطیلی دانشگاه‌ها از اسفند ۹۸ مسیر بازسازی شوراهای صنفی و هم‌فکری فعالین صنفی، که خود در خط اول آتش سیاست‌های کلایی‌سازی دانشگاه بودند را به دلایل مختلفی متوقف کرد. از جمله این دلایل از بین رفتن امکان حضور در دانشگاه به عنوان محل مقاومت در برابر سیاست‌های کلایی‌سازی آموزش بود. با بسته شدن خوابگاه‌های دانشجویی، فعالین صنفی‌ای که مجبور به انجام کار سخت با ساعات طولانی بودند با دشواری مضاعفی روبه‌رو شدند. بعدها شاهد مرگ‌ها و طردهای سیاه و خاموش دانشجویان ناشی از بحران زیستن در شرایط دشوار بسته بودن دانشگاه‌ها بودیم. با از دست رفتن امکان حضور و مقاومت جمعی در دانشگاه که ابزار اصلی صنفی دانشجویان بود، تکاپوهای فعالین صنفی برابر طردهای گسترده‌ی آموزش مجازی و هشدارها در مورد شرایط بغرنج دانشجویانی که فاقد امکانات و فضای مناسب برای ادامه‌ی تحصیل بودند، فاقد پشتوانه‌های لازم عملی بود. تا جایی که طومارهایی با چند هزار امضا به راحتی در دبیرخانه‌های دانشگاه‌ها بایگانی شدند. از طرفی قانون ۲۵ درصد حد نصاب مشارکت برای تشکیل شوراهای صنفی بدون تغییر اجرایی شد. از پیش مشخص بود شوراهای صنفی که شورای عمومی‌ای به وسعت تمام دانشجویان واحد تحصیلی را در بر می‌گرفتند برای رسیدن به حد نصاب ۲۵ درصد دچار مشکل می‌شوند. معاونت‌های دانشجویی دانشگاه‌ها در همدستی با نهادهای امنیتی و وزارت علوم که بازیچه یا

همکار آن‌ها بود به هیچ عنوان حاضر به پذیرفتن شرایط خاص ارتباطی و مشکلات ناشی از پاندمی کرونا و تاثیرات آن بر دانشجویان نشدند و با پافشاری بر قوانینی که حتی در شرایط عادی باعث عدم تشکیل شوراهای صنفی به صورت موثر و گسترده بود، فضا را برای یکه‌تازی در اجرای سیاست‌های کالایی‌سازی آموزش و به موازات آن پهن کردن چتر نظارت امنیتی بر دانشگاه فراهم آوردند.

سومین مساله‌ی اساسی افزایش شکاف طبقاتی و نابرابری تشدید یافته در دسترسی به آموزش عالی بود که اصولاً به عنوان مانعی جدی بر سر حضور دانشجویان برخاسته از خانواده‌های طبقه‌ی کارگر ظاهر شد. از سوی دیگر بحران‌های اقتصادی و سیاسی فراگیر، به خصوص پس از سال ۹۶ این خانواده‌ها را به فرسنگ‌ها زیر خط فقر تبعید کرد. در دانشگاه امروز همه‌چیز را می‌توان با پول خرید. و آن‌که زندگی‌اش به خدمات رفاهی و آموزشی رایگان گره خورده بود، اینک حتی توان ورود به دانشگاه را هم از دست داده است. و این موضوعی است که به عنوان چالش برانگیزترین مساله بر سر فعالیت‌های آتی صنفی بایستی مورد توجه کنش‌گران قرار بگیرد.

نتایج مجموع این عوامل و دیگر عوامل فرعی‌ای که باعث افول توان و به شکل پیشینی تشکیل شوراهای صنفی دانشجویان شد، برای دانشجویان و دانشگاه فاجعه‌بار بود چرا که در میان آتش و هیاهوی امنیتی، پاندمی کرونا و تعطیلی دانشگاه‌ها، شاهد پیشروی سیاست‌های کالایی‌سازی آموزش و فشار مضاعف به بخش قابل توجهی از دانشجویان بودیم.

آینده‌ی شوراهای صنفی دانشجویان اما پیش از هر چیز به بازگشایی دانشگاه‌ها و بازیابی توان عملی شوراهای که حضور و مقاومت دانشجویان بود، گره خورده است. پس از آن اما از سوی پیشروی کالایی‌سازی آموزش به شکل گران شدن خوابگاه، تغذیه، درمان، و دیگر هزینه‌های دانشجویی و از سوی دیگر ضربه‌های جبهه‌ی متحد امنیتی-بوروکرات به امکان تشکلیابی و هم‌صدایی در محیط دانشگاه، پیچیدگی‌های زیادی را پیش روی فعالین صنفی دانشجویی قرار خواهد داد. همه‌ی این‌ها را باید کنار تغییر ترکیب طبقاتی دانشگاه و طرد گسترده‌ی دانشجویان طبقه‌ی کارگر و حتی طبقه‌ی متوسط غرق‌شده در تکانه‌های اقتصادی و سیاسی سال‌های اخیر قرار داد.

ویرانه‌ای از این سال‌ها به جا مانده است که بایستی با صبر و مداومت و مقاومت و چنگ انداختن به فعالیت شورایی بنای شوراهای صنفی یا فعالیت مستقل صنفی را از نو و بر اساس تجربیات و آزمون و خطاهای گذشته ساخت. فعالیت‌هایی که بایستی مبتنی بر افشای طردها و نابرابری‌های گسترده در آموزش عالی و تلاش برای تغییر قوانین، مقاومت برابر تسلط رویکرد امنیتی به فعالیت‌های دانشجویی و بازیابی اتحاد مجدد شوراهای صنفی یا فعالین صنفی در سطح کشور باشد تا بتوان از تشدید نابرابری‌های مرکز-حاشیه جلوگیری کرد.



## فراز و فرود جریان صنفی دانشجویی و چشم‌انداز کنونی

تحلیل وضعیت کنونی شوراهای صنفی در وهله‌ی اول نیازمند بررسی بستر شکل‌گیری و نیروهای دخیل در این ظرف نهادی است که از خلال فهم نقاط ضعف و قوت آن، بتوان به تصویری از وضعیت کنونی و آینده‌ی شوراهای صنفی دست یافت. فعالیت شوراهای صنفی از اواخر دهه‌ی ۷۰ در دانشگاه‌ها به صورت جدی آغاز شد و از همان زمان شکلی از فعالیت صنفی و سیاسی در بستر شوراها پیش رفت. در این دوره، هر زمان که تشکلهای سیاسی دانشجویی در فعالیت خود به مضیقه‌ای برمی‌خوردند، تلاش برای استفاده‌ی موازی از ظرف شوراهای صنفی نیز در دستور کار قرار داشت. این امر مشخصاً در اواخر دهه‌ی ۸۰ بروزی واضح یافت و تعطیلی انجمن‌های اسلامی، استفاده‌ی متفاوت از نهاد شورای صنفی را در بسیاری از دانشگاه‌ها ایجاد می‌کرد. به این نحو که دانشجویان منتقدی که پیش از آن در انجمن اسلامی‌های طیف علامه فعالیت می‌کردند با از دست دادن تشکیلات خود به سمت شوراهای صنفی و کانون‌ها می‌رفتند تا همچنان جایی برای فعالیت و مواجهه با دانشگاه داشته باشند.

اما در دهه‌ی ۹۰ کاربردی متفاوت با آنچه پیش‌تر وجود داشت در شوراهای صنفی جلوه‌گر شد، کاربردی که ظرف «صنفی» این شوراها در انسجام و اتحادی بین دانشگاهی می‌ساخت که در ادامه توضیح می‌دهیم. دهه‌ی ۹۰ زمانی بود که گروه‌هایی از دانشجویان عمدتاً فرودست و بخشاً متعلق به طبقه‌ی کارگر استفاده از ظرفیت شوراهای صنفی به عنوان یک نهاد دانشجویی را در دستور کار خود قرار دادند. بالا رفتن هزینه‌های

رفاهی، کاهش سنوات، بومی‌گزینی، افزایش ظرفیت شبانه، کاهش ظرفیت روزانه و دیگر مصادیق پولی‌کردن بیشتر عرصه‌ی دانشگاه‌ها، به خودی خود برای آنان مسئله بود و مشخصاً زیست‌شان را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. پایگاه طبقاتی این گروه از دانشجویان که خود اکثراً سابقه‌ی فعالیت تشکیلاتی سیاسی نیز داشتند، برای آنان مسئله‌ای عینی در دانشگاه پدید آورده بود. فضای پسانتخاباتی سال ۹۲ که عملاً دانشگاه را میان دوگانه‌ی اصلاح‌طلبان و طرفداران جنبش سبز از یک سو و طرفداران طیف اصول‌گرایان از سوی دیگر تقسیم کرده بود، همزمان با ناامیدی سیاسی گروهی از دانشجویان از جنبش سبز و درک شکست این جنبش از جانب آنان، زمینه‌ی گسست از شیوه‌ی سیاست‌ورزی مرسوم را به وجود آورد. بنابراین این دو خصلت ویژه؛ یعنی ناامیدی و گسست از شکل سیاست‌ورزی رایج در دانشگاه‌ها و دیگری پولی‌کردن و سیاست‌های نئولیبرالی درون دانشگاه گروهی از دانشجویان را در کنار هم قرار داد. آنان گرچه به لحاظ خط سیاسی و طبقاتی ذیل گفتمان چپ می‌گنجیدند، اما در غیبت خطوط تئوریک منسجم، این پیگیری عینی مسائل صنفی و طبقاتی درون‌دانشگاهی بود که زمینه‌ی اتصال آنان به یکدیگر را فراهم آورد و به مرور زمان، زمین مادی فعالیت آنان را بیش از پیش تبدیل به یک جمع متحد کرد. بنابراین تکوین پیشینی شکلی از سوژگی در مقابله با وضع موجود دانشگاه‌ها در بین این دانشجویان، ضرورت پیوند آنان ذیل یک نیروی مشترک را پیش برد. بنا به این مقدمه می‌توان گفت که استفاده از ظرفیت شورای صنفی نسبت به این اراده‌ی خاص، امری پسینی محسوب می‌شد.

در این دوران دانشجویان بر مبنای دغدغه‌های مشترک خود نسبت به مسائل عینی، تشکیل و فعال‌سازی شوراهای صنفی دانشجویی را آغاز کردند و برای پیشبرد مطالبات خود ارتباط‌گیری با دیگر دانشگاه‌ها را نیز در دستور کار خود قرار دادند. از خلال این ارتباطات، پیوندها و فعال‌سازی شوراهای مختلف، دور هم جمع شدنی حاصل شد که نتیجه‌اش تشکیل اتحادیه‌ی شوراهای صنفی کشوری بود، که البته نه به عنوان نهادی رسمی و قانونی، بلکه به مثابه نهادی خودساخته از سوی دانشجویان ظهور یافت. اتحادیه‌ی شوراهای صنفی کشوری در واقع ظرفیتی نهادی بود که توانست شوراهای صنفی را از کارکرد و ظرفیت پیشینی آنها فراتر ببرد و ذیل یک انسجام اتحاد کلی بازجهت‌دهی کند.

اما از همان ابتدا مشخص بود که هنوز ظرفیت شوراهای صنفی به عنوان یک نهاد قانونی، ظرفیتی محدود و ناکافی برای پیشبرد تمامی فعالیت‌های این نیروی دوباره متولدشده در دانشگاه‌ها دارد. از همین رو در کنار شوراهای صنفی درون دانشگاه‌ها و در کنار مجمع آنان در اتحادیه‌ی شوراهای صنفی کشوری، عنوانی به نام «فعالان صنفی» نیز شکل گرفت. فعالان صنفی تعریف‌کننده‌ی جمع دانشجویانی بود که ضرورتاً داخل شوراهای

صنفا و مختصات نهادی آن جای نمی‌گرفتند، بلکه موازی با آنان فعالیت را پیش می‌بردند و بخشی از این فعالان صنفا درون اتحادیه‌ی شوراهای کشوری نیز به رسمیت شناخته شدند. منظور از به رسمیت شناخته شدن آن است که این گروه توانستند به عنوان «فعال صنفا» و با ضوابطی که درون اتحادیه‌ی شوراها تعریف شد، به درون گروه اتحادیه راه یابند و حق فعالیت ذیل اتحادیه را داشته باشند.

اما همزمان با گسترش جریان صنفا، مختصات دوگانه‌ی شکل‌دهنده‌ی نیروهای آن (خاستگاه طبقاتی و گسست سیاسی) از زمان فعالیت نظام‌مند به پیدایش نوعی از دوگانگی در کنشگری درون جریان صنفا نیز انجامید. دوگانگی‌ای که یک شق آن با تاکید بر زمین عینی تلاش می‌کرد برای دفاع از حیات خود و دیگر گروه‌های تحت تبعیض و مطرود از نظم کنونی دانشگاهی مقاومتی را ترتیب دهد؛ و شق دیگر آن، وجه سیاسی‌ای بود که نمی‌خواست دوگانه‌های حاکمیتی از هر طیف را به رسمیت بشناسد و از ابتدا با اساس سیاست‌های حاکمیتی، که تنها نمونه‌هایی از آن را درون دانشگاه بروزیافته می‌دید، مقابله می‌کرد. وجود وجه دوم سبب شد که این جریان به سرعت بتواند به ایجاد پیوند با دیگر گروه‌های مدنظر مبادرت ورزد. این گروه‌ها شامل معلمان، کارگران، بازنشستگان، بخشی از روزنامه‌نگاران، در سطحی کمتر فعالان زنان و به صورت کلی اکثر نیروهای متشکل و نسبتاً متشکلی می‌شد که تحت ستم، تبعیض و طرد همان سیاست‌های اساسی حاکمیتی‌ای بودند، که در این سو بدنه‌ی جریان صنفا آن را در دانشگاه تجربه می‌کرد. بر همین اساس است که شعار «دانشجو، کارگر، معلم/ اتحاد، اتحاد» بسیار سریع در دل این جریان شکل گرفت و رشد کرد. آنچه که به صورت چهارچوب‌بندی خط سیاسی، دربرگیرنده‌ی اعلام عبور و استقلال از دوگانه‌ی حاکمیتی و هدف قرار دادن سیاست‌های بنیادین و اساسی جمهوری اسلامی است، رفته رفته و به صورت تدریجی ذیل عنوان مقابله با نئولیبرالیسم صورت‌بندی شد. نمود این امر از همان سال‌های ابتدایی شکل‌گیری این نیرو در بیانیه‌هایش وجود دارد، جایی که تاکید می‌شد این سیاست‌ها، سیاست‌های منتسب به این و یا آن دولت نیست، بلکه سیاست اساسی حاکمیتی محسوب می‌گردد و گروه‌های مختلف مردم را متأثر می‌کند.

بنابراین این نیروی بازمتولدشده در دانشگاه در دهه‌ی ۹۰ با استفاده‌ای متفاوت از ظرفیت شوراهای صنفا و با تجمیع آن ذیل یک اتحادیه، امکان موضع‌گیری و عمل منسجم و فراگیرتر را داخل دانشگاه‌ها به وجود آورد و از طرف دیگر با سر و شکل دادن تقریبی به یک چهارچوب تئوریک و یک خط ضمنی سیاسی، به عنوان یک نیروی دانشگاهی تبلور پیدا کرد. این خط سیاسی مقابله با نئولیبرالیسم بود، که در گفتمان جریان صنفا به اساس حاکمیت جمهوری اسلامی گره خورده بود و ربطی به سیاست‌گذاری‌های جناحی و موضعی نداشت.

همچنین این جریان به هیچ تشکیلات پیشینی سیاسی‌ای متصل نبود و به لحاظ تئوریک نتوانست و یا نخواست -تفاوتی در اصل ماجرا ندارد- اتصالی با سنت‌های تاریخی در داخل ایران و داخل دانشگاه‌ها برقرار کند. اما به هر حال به تدریج توانست در دانشگاه‌ها هژمونی لازم را کسب کند. این روند تدریجی پیشروی تا دی ۹۶ ادامه داشت و پس از آن جریان صنفی وارد ساحتی متفاوتی شد.

در واقع دی‌ماه ۹۶ را می‌توان از یک منظر اوج‌گیری و از یک منظر سرمنشا افول و به تناقض رسیدن جریان صنفی دانشجویی دانست. این جریان دانشجویی که تا پیش از این به دلیل استقلال از جناح‌های قدرت تحت بایکوت شدید رسانه‌ای بود، به یک‌باره به دلیل مشارکت و همراهی بخشی از این جریان در اعتراضات مردمی و بازداشت گسترده‌ی اعضای این جریان، در رسانه‌ها مطرح شد. این امر به نوعی اوج این جریان است که هژمونی‌اش به صورت بیرونی بیش از پیش پذیرفته شد. کسب هژمونی این جریان پس از دی‌ماه ۹۶ به حدی است که دیگر نیروهای سیاسی داخل دانشگاه‌ها، مشخصاً در سال ۹۷ برای اعلام وجود و امکان فعالیت، گفتمان این جریان را به عاریت گرفتند و با استفاده از آن اکسیون‌ها و نشست‌های دانشجویی خود را برگزار کردند. بحث آموزش رایگان و مقابله با نئولیبرالیسم پس از دی‌ماه ۹۶ و بروز انفجارآمیز جریان صنفی در فضای عمومی، بدل به گفتمان دیگر جریان‌ها و حتی جریان‌های رقیب شد. انجمن‌های اسلامی به ویژه طیف احیا و بخشی از بسیج و دانشجویان عدالت‌خواه که از سال ۹۶ به آرامی مشغول به بازسازی خود بودند، در سال ۹۷ تلاش کردند برای بروز و ظهور خود بیش از پیش بر گفتمان عدالت، مقابله با نئولیبرالیسم و آموزش رایگان سرمایه‌گذاری کنند. اما همان‌طور که یاد شد دی‌ماه ۹۶ همزمان بروز تناقض یا شکلی از شروع فرایند افول جریان صنفی نیز محسوب می‌شد. اگر اوج‌گیری جریان صنفی را در نسبت با خارج از بدنه‌ی خود و در برابر جریان‌های رقیب در نظر بگیریم، افول و تناقض آن در نسبت با درون این جریان تعریف می‌گردد. جریان صنفی پیش از این سعی داشت بر زمین عینی و صنفی بایستد و خطوط سیاسی‌اش را به صورت «ضمنی» مشخص کند. در واقع این جریان تا بزنگاه ۹۶ روی لبه‌ی باریکی که یک سمت آن صنفی‌گرایی و سمت دیگرش بدل شدن به یک نیروی سیاسی ناب و تام و تمام بود قدم برمی‌داشت و بندبازی می‌کرد. اما در این بزنگاه به یک‌باره پتانسیل سیاسی خود را صراحتاً بروز داد و همین امر باعث شد بیش از پیش تحت عنوان یک نیروی سیاسی داخل دانشگاه شناخته شود. این پرش سیاسی در دی‌ماه ۹۶ وزنه‌ای به سیاسی بودن این جریان اضافه کرد که تعادل را برای بندبازی از بین می‌برد و آن را به سمت امر سیاسی ناب کج می‌کرد. پس از این بازه، یعنی سال ۹۷ الی ۹۸، جریان صنفی در حال تقلا برای بازیابی تعادل خود بود. این تقلا همزمان با آن شد که بخشی از اعضای جریان صنفی به دلیل پررنگ شدن وجه سیاسی

و سرکوب‌ها از آن فاصله گرفته و جدا شدند و بخشی دیگر از نیروها دقیقاً به دلیل بروز سیاسی‌اش به آن افزوده شدند. در واقع در این برهه جریان صنفی ورود نیروهایی را به خود دید که برای آنان هویت سیاسی این جریان بیش از زمین عینی فعالیت آن اهمیت داشت.

البته در همین هنگام جریان صنفی از تقلا برای به‌دست آوردن تعادل خود دست بر نداشت. در سال ۹۷ با وجود سرکوب بسیاری از نیروهای اثرگذار و ایجاد خفقان در دانشگاه‌های پیشتاز جریان صنفی، پژواک این جریان به دانشگاه‌های دیگری که حتی پیش از آن ذیل جریان صنفی تعریف نمی‌شدند، رسید. ولی همین فعال‌سازی‌ها نیز مجدداً از انسجام درونی این جریان نیز کاست. در واقع نیروهای اولیه‌ی این جریان بر مبنای شکلی از ممارست و همکاری با یکدیگر، یک پیوند تدریجی و ذهنیتی مشترک را شکل داد بودند، اما این پیوند تدریجی میان نیروهای جدید، هنوز فرصت شکل گرفتن نداشت. اما به هرحال با وجود از دست رفتن انسجام درونی و خروج بخشی از اعضا، جریان صنفی دوباره توانست خود را سر پا نگاه دارد، شوراها را بازیابی کند و همچنان به نوعی روی بند باقی بماند. جریان صنفی روی بند باقی ماند، اما از دست رفتن انسجام کالبدی آن باعث شد که تنها بدنی از درون گسیخته از آن به جای بماند.

در دل این تحولات، مسئله‌ی بسیار مهمی رخ نمود که بیش از دو مسئله‌ی پیشین به جریان صنفی ضربه زد. آنچه که جریان صنفی تحت عنوان مقابله با نئولیبرالیسم به لحاظ گفتمانی پیش برد، برایش همچون اسم رمزی در جهت هدف قرار دادن سیاست‌های اساسی حاکمیت و عبور از جناح‌های قدرت عمل می‌کرد. اما این امر بدون منسجم و متعین کردن خط و ربط‌ها و جزییات اتفاق افتاد. عدم پرداخت دقیق بسته‌ی گفتمانی و اسم رمز «مقابله با نئولیبرالیسم» باعث شد که پس از اوج‌گیری ۹۶ این جریان با شعار «اصلاح‌طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» در سال‌های ۹۷ و ۹۸، جریان‌های حکومتی از آن اسم رمز «نئولیبرالیسم» برای انتقادی نشان دادن خود سواستفاده کنند. به عبارت دیگر در فضای پس‌آوردی ماه ۹۶ و با آرایش جدید نیروهای حکومتی، تلاش شد این گفتمان از کار بیفتد و به نوعی توسط حکومت درونی شود. در این میان جریان صنفی دانشجویی در سال‌های ۹۷ و ۹۸ به حدی درگیر حفظ تعادل و مدیریت ورودها و خروج‌هایش بود که این عنصر اساسی را از یاد برد. همان عنصر حیاتی‌ای که امکان حرکت، انسجام و رادیکالیسم جریان را محقق کرده بود: تئوریزه کردن خط و جهت سیاسی. جریان صنفی نتوانست به بسته‌ی گفتمانی خود بپردازد و آن را بازسازی کند. در واقع می‌توان گفت جریان صنفی دانشجویی به عنوان نیرویی که هرچه بیشتر سیاسی شده بود، در عین تقلایی که برای حفظ تعادل در زمین صنفی-سیاسی خود داشت، از مسئله‌ی انسجام خطی چشم پوشید. در واقع از منظری ابژکتیو جریان

صنفي در بازسازي، ترميم و تلاش براي انجسام يك رويکرد گفتماني كه امکان خط‌كشي با نيروهاي رقيب را انجام دهد، نقصي اساسي از خود نشان داد. نيروهاي رقيبى كه حالا براي اين جريان دانشجويي وسيع‌تر از دوگانه‌ي اصلاح‌طلب و اصولگرا نيز شده بودند و امروزه دنباله‌هايش را مي‌توان تا خارج از مرزها و نيروهائي مشابه راست وابسته و پهلوي چي‌ها ديد. در واقع هرچند جريان صنفي دانشجويي در تجمعات يا بيانيه‌هاي خود، در برابر اين جريان‌ها اعلام موضع و خط‌كشي مي‌كرد، اما نتوانست به مانند گذشته گفتماني را پيروانند كه به صورت پايه‌اي و فراتر از چند شعار، با رقيب‌هاي داخل و خارج كشور خط‌بندي ايجاد كند. اين در شرايطي بود كه بستهي گفتماني اين جريان كه تا دي ۹۶ به جريان صنفي قدرت مواجهي راديكال با سياست حاكم را مي‌داد در فضاي پسادي ماه توسط دنباله‌چي‌هاي حكومت بلعيده شد و هيچ خط راديكال انسجام‌بخشي نتوانست جايگزين آن شود. در واقع اگر بازسازي گفتماني‌اي صورت مي‌گرفت، كم شدن انسجام دروني و به هم خوردن تعادل صنفي-سياسي مسئله‌اي غيرقابل جبران نبود. البته مجموعه‌ي اين مشكلات، پيش از آن نيز با شدت و حدت كم‌ترى وجود داشتند، اما با مرور زمان جلوه‌ي بزرگ‌ترى يافتند. در برهه‌ي زماني بين دي ۹۶ تا آبان ۹۸ نيز به دليل قدرت اين جريان در حفظ تكثر و ايستادن بر زمين عيني، اين مصائب نتوانستند ضربه‌ي مهلكي به جريان وارد كنند و با آغاز بحران کرونا و حتي تا چند ماه پس از آن نيز اين جريان توانسته بود تا حدي وجود خود را حفظ كند، اما اين تعطيلي دانشگاه‌ها بود كه آخرين ضربه‌ي كاري را به پيكره‌ي جريان صنفي وارد كرد.

تعطيلي دانشگاه‌ها همزمان با تغيير نسل دانشگاهي منجر به از بين رفتن امکان ارتباط چهره به چهره‌ي دانشجويان با يكديگر شد و مجال توافقات جز به جز جزئيات كنش‌گري، چه در سطح يك دانشگاه و چه در سطح ارتباطات ميان دانشگاهي، از ميان رفت. در شرايطي كه بحران‌هاي سابق بيش از پيش خود را نمايان مي‌كرد، تعطيلي دانشگاه‌ها فرصت جلوه‌گر شدن اختلافات تئوريك و گفتماني در جريان صنفي، تضعيف عمل مشترك سياسي و از دست رفتن زمين عيني كنش‌گري را فراهم آورد. هرچند هنوز اين امکان وجود داشت كه جريان صنفي با حفظ انسجام خود به دنبال زمين‌هاي ديگري براي فعاليت بگردد، اما تلبار شدن مجموعه‌ي بحران‌ها نتيجه‌اي جز اضمحلال و ناتواني اين جريان نداشت.

در واقع درست در وضعيتي كه پس از تعطيلي دانشگاه‌ها، بيش از پيش ضرورت بازگشت مستحكم‌تر بر زمين مادي احساس مي‌شد، اعضاي فعال جريان صنفي راه ديگري را پيش گرفته بودند. در اين دوران بسياري از نيروهاي باقي‌مانده‌ي جريان صنفي، از همان دسته‌اي محسوب مي‌شدند كه طي يك الي دو سال گذشته به دليل هويت سياسي اين جريان به آن پيوسته بودند. اين نيروها برخلاف نسل اول فعالين جريان صنفي، مواجهه‌اي



بی‌واسطه و عینی با مسائل صنفی‌ای که حاصل سیاست‌گذاری کلان بود نداشتند. خوابگاه‌ها تعطیل شد و قدرت کنش‌گری دانشجویان کارگر شهرستانی که از قضا بیشترین محرومیت نیز به آنان تحمیل می‌شد، از دست رفت. اما بخشی از دانشجویان ذیل جریان صنفی به دلیل غیرخوابگاهی بودن و برخورداری از وضعیت مادی بهتر، انگیزه‌ی کافی برای پیگیری مسائل این‌چنینی را نداشتند. بسیاری از دانشجویان از وسایل آموزش مجازی محروم بودند و حتی به اینترنت دسترسی نداشتند. بحرانی حاد در غیاب توان کنشگری موثر جریان صنفی دامن‌گیر دانشجویان شد: کشته شدن دانشجویانی که قطعاً اسامی بسیاری‌شان را نمی‌دانیم، اما به عنوان نمونه‌ای بارز اشکان فتحی، دانشجوی علوم اجتماعی دانشگاه تهران که به دلیل تامین هزینه‌های دسترسی به تلفن هوشمند به کار مزدی روی آورده بود و یک روز در راه بازگشت از کار فوت کرد فقط یکی از ده‌ها و صدها است. خودکشی بسیاری از دانشجویان در حین بحران کرونا و فجایعی از این‌دست اتفاق افتاد، بدون آن‌که جریان صنفی بتواند واکنش درستی به آن نشان دهد. همزمان با این فجایع، جریان صنفی درگیر اختلافات گفتمانی سیاسی خودش شده بود. درست در زمانی که جریان صنفی دانشجویی بنا به خط طبقاتی‌ای که از ابتدا شکل داده بود، باید پای محروم‌ترین دانشجویانی که حال بیش از پیش محروم شده بودند می‌ایستاد، به جای آن درگیر اختلافات سیاسی و هویتی شد. اعتراف به این مسئله برای نگارنده که خود ذیل این جریان محسوب می‌شود و در بحران‌ها و خطاها مسولیت دارد، قطعاً اعترافی بسیار تلخ است، اما این دقیقاً آن چیزی است که باید بتوانیم صادقانه بیان کنیم و ضعف‌ها و قدرت‌های این جریان را بهتر بشناسیم تا اگر نسل دیگری از فعالین شکل گرفت، متوجه باشد که یک جریان صادق و مستقل چگونه ممکن است با حل نکردن بحران‌ها و عدم تشخیص درست ضعف‌ها، در بزنگاه‌هایی چنان از درون و کارکرد تهی شود که جایی که پای جان انسان‌ها در میان است، بدون واکنش موثر بر سبیل دیگری پوید. آری، فارغ از تمام تلاش‌ها برای حفظ یک جریان سیاسی، عدم کارکرد در چنین بحران‌هایی، نقش خاتمه‌بخش برای آن جریان خواهد داشت. در واقع اگر یک جریان کارکرد اساسی و آن چیزی که برای آن شکل گرفته بود را از دست دهد، نباید نتیجه‌ای جز مرگ قطعی از آن انتظار داشت. آنچه باید دیده شود، کارکرد یک جریان است نه صرف زنده یا مرده بودن آن.

با همه‌ی این تفاسیر برای تحلیل وضع کنونی و امکان‌های پیش رو باید توجه داشت که دانشگاه‌ها مشخصاً از ابتدای دهه‌ی ۸۰ به شدت طبقاتی شد و روند پولی‌سازی بیش از پیش شدت گرفت. بالا رفتن هزینه‌های رفاهی، بومی‌گزینی، خصوصی‌سازی خوابگاه و مواردی از این‌دست برخی از مصادیق آن است. اما امری که در دهه‌ی ۹۰ جریان صنفی سال‌ها در برابر آن مقاومت کرد، مشخصاً پس از بحران کرونا و تعطیلی امنیتی دانشگاه‌ها به نوعی

به سرانجام و نتیجه رسید. حال گروه‌های محروم و افرادی که در مناطق زندگی‌شان دانشگاه بزرگ و مادری وجود ندارد، عملاً از دانشگاه‌ها حذف شده‌اند. اگر به دنبال تحلیلی درون‌ماندگار از جریان صنفی هستیم، نمی‌توانیم دگرگونی فاحش و وسیع پایگاه طبقاتی دانشجویان را نادیده بگیریم. نویسنده اطلاعی ندارد که آیا امروز هنوز گروه‌هایی از دانشجویان وجود دارند که در صورت بازگشت به دانشگاه، هزینه‌های دانشگاهی برایشان مسئله‌ای جدی باشد که بتوانند بر اساس آن اعتراضی را آغاز کنند یا خیر. ولی می‌توان با توجه به نسل دوم فعالین جریان صنفی به مسئله نگرست و درباره‌ی آینده‌ی این جریان نظر داد. می‌توان ادعا کرد که در شرایط کنونی سیاسی کشور و چینش نیروها، بحران دیگر از «دانشگاه را پولی‌تر نکنید» عبور کرده است و در واقع ما در پایان پروسه‌ی پولی‌سازی دانشگاه‌ها به سر می‌بریم. البته و بر اساس آنچه گفته شد، طبعاً همچنان حفظ فعالیت عینی در دانشگاه‌ها ضروری است. هرچند این دانشجویان حاضر در دانشگاه‌ها هستند که باید در مورد این مسئله به نتیجه رسند و امری نیست که هیچ‌کس، حتی اعضای جریان صنفی، بتوانند آن را تعیین کنند. در واقع این مسئله‌ی عینی، امری است که خود باید جمعی از دانشجویان را به حرکت وادار کند.

اما فارغ از این که آیا دانشجویان بخاطر مسایل عینی درون‌دانشگاهی در مقابله با سیاستی کلان دوباره بر خواهند خاست یا خیر، آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که دانشگاه در شرایط کنونی سیاسی ایران باید بتواند نقش روشنفکری خود را، در معنای مثبت کلمه به معنی روشنفکر ارگانیک طبقات تحت ستم، دوباره بازیابی کند. در واقع از منظری کلان، زمانی در دهه‌ی ۹۰ لزوم شکل‌گیری نیرویی فراتر از دوگانه‌ی اصلاح‌طلب و اصولگرا وجود داشت که در عین نشانه گرفتن اصل سیاست‌های حاکمیتی، از حیات خود نیز دفاع کند. اما امروز، در بحبوحه‌ی بحران اقتصاد سیاسی کلانی که هر لحظه امکان غلتیدن آن به فروپاشی بیشتر می‌شود، بیش از هر چیزی ارائه‌ی خطوط گفتمانی و آلترناتیو جدیدی ضرورت دارد که بتواند آنچه را که گروه‌های مختلف مردمی در عمل در حال پیشبرد آن هستند، به سطح آگاهی درآورد و کل منسجم گفتمانی‌ای را در رابطه با آن شکل دهد. در تمامی اتفاقات سیاسی چند سال گذشته‌ی ایران، بیش از هر چیز جای خالی روشنفکران ارگانیک احساس می‌شود. دانشجویان در چنین وضعیتی می‌توانند تشکلیابی جایگزینی (طبعاً به صورت مخفی و هسته‌ای) را با جایگاه روشنفکر ارگانیک تجربه کنند که بدون شک در سپهر و مختصات کلان سیاسی کنونی می‌تواند اثرگذارتر از پیش ظاهر شود. جایگاه این امر در کنار کنش‌های عینی‌ای است که می‌توانیم امیدوار باشیم پس از بازگشایی دانشگاه‌ها درون و بیرون شوراها صنفی امکان بروز و ظهور خواهد یافت. نباید فراموش کرد که شوراها صنفی هیچ‌گاه «ناموس» جریان صنفی نبودند و یک نهاد بنیادین برای این جریان محسوب نمی‌شدند. در واقع تعیین آیین‌نامه‌ی داخلی

شورای صنفی از جانب وزارت علوم و نهادهای بالادستی و همچنین برگزاری انتخابات از جانب آنان، مختصاتی را فراهم می‌آورد که همواره حکومت و دستگاه سرکوب قدرت اخته‌سازی این نهاد را برای خود نگاه دارد. بنابراین شوراهای صنفی نباید به عنوان نقطه‌ی بنیادین هر کنشگری مجدد دانشجویی در دانشگاه، بازشناسی شود، بلکه باید کسانی که اصطلاحاً «وسط کار» هستند و فعالیت عینی را پیش می‌برند، تشخیص دهند که آیا هنوز امکان استفاده از ظرفیت شوراهای صنفی وجود دارد که شکلی از بازسازی برای آن انجام گیرد یا این امکان میسر نیست و باید مسیرهای دیگری را جایگزین کرد. البته بدیهی است که انتخاب مسیرهایی که امکان تداوم در آن وجود داشته باشد، از اهمیتی بسزا برخوردار است، چرا که در هر صورت فعالیت در دانشگاه همواره به نحوی نیازمند نهادمند شدن است. اما علاوه بر آن، هر جریان دانشجویی‌ای که بتواند مجدداً مستقل در دانشگاه شکل بگیرد باید وضعی که جریان صنفی در پرداختن به فعالیت تئوریک، انسجام تئوریک و فعالیت گفتمانی در سطح روشنفکری داشت را نه تنها جبران کند بلکه با تمرکز ویژه‌تری پیش ببرد. امروز بیش از هر زمانی در سطوحی کلان‌تر از دانشگاه‌ها نیازمند این تاکید بر وجوه تئوریک هستیم. حال مهم‌ترین نیرویی که می‌تواند نقش روشنفکر ارگانیک را به عهده گیرد، نیرویی دانشگاهی است و پذیرش این وظیفه برای پیشروی اجتناب‌ناپذیر است و باید نسبت به انجام آن جسارت داشت.

## دانشگاه مرد، زنده باد دانشگاه

احتمالا یکی از متناقض‌ترین نکات مربوط به مبارزات صنفی دانشجویان در چند سال اخیر این باشد که برای روشن کردن نقطه‌ی اوج و هم‌چنین نقطه‌ی فرود این مبارزات باید به یک روز واحد اشاره کرد: روز ۹ دی ۱۳۹۶، یعنی روزی که در جریان خیزش دی‌ماه، تعدادی از فعالان جریان صنفی زیر سردر دانشگاه تهران، در جایی میان دانشگاه و خیابان، جمع شدند و شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا/دیگه تمومه ماجرا» از درون همین جمع بیرون آمد، به سرعت مرزهای دانشگاه را پشت سر گذاشت و همه‌گیر شد.

این روز از یک‌سو نقطه‌ی اوج و اعتلای مبارزات صنفی دانشجویی محسوب می‌شد به این دلیل که نه تنها ادامه‌ی منطقی و قطعی روندی بود که در چند سال پیش از آن درون دانشگاه جریان داشت، بلکه به خوبی اثبات کرد فعالان جریان صنفی، برخلاف گرایش‌های دیگر موجود در دانشگاه، تنها جریانی هستند که به جامعه ربطی عینی، مادی و واقعی دارند. پیش از آن نیز با گسترش مبارزاتی با خواست‌های معیشتی و طبقاتی در جامعه و تداوم این مبارزات در دانشگاه و در ربط به مسائل صنفی دانشجویان، این جریان صنفی بود که به نیروی اصلی موجود در دانشگاه تبدیل شده بود و گرایش‌های دیگر، اعم از دانشجویان مدافع سرمایه‌داری که در دوره‌های پیشین جمع‌ها و تشکل‌های خاص خودشان را داشتند و دانشجویان اصولگرا و اصلاح‌طلب مجتمع در بسیج و انجمن‌های اسلامی، یا به کلی ناپدید شده بودند یا دیگر محلی از اعراب نداشتند. این تنها جریان صنفی بود

که هم به واسطه‌ی حادثه‌ی شدن جلوه‌های مبارزه‌ی طبقاتی در درون دانشگاه و هم تبدیل مبارزه‌ی طبقاتی در عرصه‌ی عمومی به مسئله‌ی محوری و اصلی، امکان برقراری پیوندهای مادی و عینی را هم در درون دانشگاه و در ارتباط با خیل دانشجویانی که روند تهاجم نولیبرالی به نهاد آموزش عالی و پولی شدن دانشگاه‌ها اوضاع آنها را رو به وخامت برده بود، داشت و هم به میانجی همین محتوای طبقاتی مطالباتی که نمایندگی می‌کرد توانست با مبارزات طبقاتی بیرون از دانشگاه پیوند یابد.

بنابراین شعار «اصلاح‌طلب، اصولگرا/دیگه تمومه ماجرا» رعد در آسمانی بی‌ابر نبود و از ذوق قافیه‌سازانه‌ی چند دانشجوی منفرد و منتزع از واقعیت اجتماعی زاده نشد. این شعار بیان انضمامی همه‌ی آن چیزی بود که اکنون به خوبی می‌دانیم می‌توان آن به عنوان منشا اصلی خیزش دی‌ماه ۹۶ و اتفاقات متعاقب آن دانست. گذر عام اجتماعی از دوگانه‌ی کاذب اصلاح‌طلب و اصولگرا واقعیت تابناک دی ۹۶ بود و همین بنیان واقعی شعار بود که آن را همه‌گیر کرد. به این ترتیب در ۹ دی ۱۳۹۶ جریان صنفی دانشجویی، در سیر منطقی مبارزاتی که از چند سال پیش‌تر در پیش گرفته بود به اعلاترین درجه‌ی پیوند با جامعه دست یافت و عملاً با درست‌ترین و صریح‌ترین صورت‌بندی سیاسی خیزش دی‌ماه، نشان خودش را پای این خیزش سراسری کوید. چنان‌که هنوز هم از انواع اصلاح‌طلبان و اصولگرایان تا انشعابات چپ‌مای محورمقاومتی در درون دانشگاه، از به یاد آوردن این نقطه‌ی اوج دچار خشم می‌شوند.

از سوی دیگر روز ۹ دی ۱۳۹۶، به شکل متناقضی، نقطه‌ی فرود جریان صنفی نیز بود. جریان صنفی که تا پیش از آن بر بنیان‌های مادی مبارزات صنفی به‌طور دائم در حال گسترش و تعمیق مبارزات در عرصه‌ی دانشگاه بود، در نتیجه‌ی همین تجمع ضربه‌ی اساسی‌ای از دستگاه سرکوب دریافت کرد. تنها چند ساعت بعد از تجمع ۹ دی بازداشت گسترده‌ی فعالان جریان صنفی آغاز شد و حتی تا کسانی ادامه یافت که زمانی فعال صنفی بودند یا با مبارزات صنفی دانشجویی ارتباطی غیرتشکیلاتی داشتند. فهرست بلندی از دانشجویان فعال در شوراهای صنفی در شمار بازداشت‌شدگان بودند که برای اغلب آنان احکام سنگین قضایی صادر شد و به این ترتیب حکومت نیز نشان داد از این پس به دنبال قطع جریان‌های حیاتی پیوند جریان صنفی با دانشگاه و نیز با جامعه خواهد بود. مسئله اما فقط سرکوب حکومتی نبود. سرکوب جریان صنفی در دی‌ماه ۹۶ و عواقب آن دریچه‌ی سوالاتی را رو به جریان صنفی گشود که سرچشمه‌ی انشعابات متعدد و سرانجام تلاشی جریان صنفی، دست‌کم به عنوان یک جریان گسترده بود. تاریخ‌نگاری این انشعابات هرچند در جای خود از اهمیت زیادی برخوردار است اما در ارتباط با این متن تنها باید به نقاط اصلی اختلافی برگشت که به واسطه‌ی توجه به آنها بتوان چیزی را رو به آینده

صورت‌بندی کرد. نقاطی که گرچه تاریخی در گذشته‌ی نه‌چندان دور دارند اما هم‌چنان به عنوان مسائل حاد آینده باید به آنها توجه کرد. صورت‌بندی این اختلافات با نگاهی رو به آینده از این جهت اهمیت دارد که ما اکنون، بعد از نزدیک به دو سال تحصیلی تعطیلی اجباری دانشگاه به بهانه‌ی کرونا، بخت این را داریم که کارنامه‌ی عملی ادعاهای گوناگون را بسنجیم و از آن کشمکش‌های پر شور ابتدایی حول این مسائل به اندازه‌ی کافی فاصله گرفته‌ایم تا امکان فکر کردن به آینده را داشته باشیم.

### صنفی سیاسی نیست

یکی از اساسی‌ترین مسئله‌مندی‌هایی که بعد از ضربه‌ی دی ۹۶ و با پدیدار شدن اولین نشانه‌های رکود آشکار شد و هر دم اوج بیشتری گرفت، بحث حول این موضوع بود که آیا به راستی «صنفی، سیاسی است»؟ در حالی که باید پرسش‌های بااهمیت‌تری در مقابل فعالان جریان صنفی قرار می‌گرفت انرژی بسیاری حول اختلاف بر سر پاسخ به این سوال مصرف شد و اوقات بسیاری صرف مکتوب شدن سلسله‌مباحثی شد که بخش مهمی از آنها هرگز از درون جمع‌های فعالان صنفی راهی به بیرون پیدا نکرد.

بخش محدودی از فعالان جریان صنفی در پاسخ به این سوال پیشنهاد عقب‌نشینی همه‌جانبه را مطرح کردند. در صورت‌بندی آنها مجموعه‌ابتکارات فعالان جریان صنفی برای ایجاد پیوندهای مادی یا نمادین با جنبش‌های خارج از دانشگاه انحراف از اهداف اصلی فعالیت صنفی در دانشگاه، یعنی پیگیری مستمر مطالبات صنفی دانشجویان بود. طبعا در این صورت‌بندی تجمع ۹ دی ۹۶ نقطه‌ی اوج این انحراف به شمار می‌رفت و پافشاری بخش اصلی جریان صنفی بر تداوم همین روند در سال ۹۷ و ۹۸ اصرار بر فاصله گرفتن جریان صنفی از انجام رسالت اصلی خودش و بنابراین هم‌معنا با نابود کردن آن بود. البته سخنگویان و هواداران این گرایش از این زاویه منتقد جریان صنفی نبودند که به لحاظ تشکیلاتی برای ضرباتی مانند ضربه‌ی دی ۹۶ آماده نبودند و باید تمهیدات دیگری نیز می‌اندیشیدند که نیندیشیده بودند بلکه پیشنهاد عملی آنها عقب‌نشینی همه‌جانبه از پیشروی‌های گذشته و فرو گذاشتن مبارزات بیرون از دانشگاه بود تا روند طبیعی مبارزات صنفی دانشجویی در آینده‌ای نامعلوم، امکان و ضرورت این پیوندها را فراهم آورد. چنان‌که معمولا در چنین مواقعی اتفاق می‌افتد نظریه‌پردازان و هواداران این گرایش تنها به همین حد از عقب‌نشینی هم کفایت نکردند، بلکه اصولا و البته به مرور خود فعالیت صنفی دانشجویی یا هر شکل دیگری از فعالیت جمعی را وانهادند، از جمله یکی دو ارگان انتشاراتی نزدیک به خودشان را تعطیل کردند. این گرایش هرچند هرگز جای پای در بدنه‌ی جریان صنفی پیدا نکرد و محدود به چند نام باقی ماند اما باب طرح سوالاتی رو گشود که جریان صنفی دیر یا زود باید با آن مواجه می‌شد.



انشعاب دیگری که تقریباً هم‌زمان با همین مباحثات نطفه‌های آن شکل گرفت و بعدها صورت عینی یافت، حاصل تجویزات حزبی‌ای بود که به ظاهر باید حادثترین تضادها را با دسته‌ی اخیر می‌داشتند اما به شکل اعجاب‌انگیزی همان پاسخ را به پرسش فوق دادند هرچند از پاسخ مشابهشان نتیجه‌ی متفاوتی گرفتند. آنها نیز با صدای بلند اعلام کردند «صنفی، سیاسی نیست» و پافشاری بر مبارزه‌ی صنفی را «مضحک» و «مفتضح» خواندند. درک این دسته‌ی اخیر البته از مبارزه‌ی صنفی و نیز مبارزه‌ی سیاسی درکی مکانیکی بود. برای آنها در شرایطی که توده‌های مردم در جریان خیزش‌های سال‌های اخیر فریاد مرگ بر جمهوری اسلامی سر داده‌اند پافشاری بر مبارزه‌ی صنفی نه تنها بیهوده بلکه فرمیستی بود و «سیاست صنفی حاکم بر جنبش دانشجویی» دلیل اصلی بحران جنبش دانشجویی در دوران تعطیلی دانشگاه به شمار می‌رفت، بلکه ایده‌ی اداره‌ی شورایی دانشگاه و یا شعار «فرزند کارگرانیم، کنارشان می‌مانیم» نیز آشکارا یا مستتر حامل گرایشی اکونومیستی و سندیکالیستی بود. برخی از وابستگان این جریان حتی پا را فراتر گذاشتند و ادعا کردند که مبارزات صنفی دانشجویی حاصل «چرخش و تغییر خط تعدادی از دانشجویان چپ به سمت خط راست و دولت روحانی» بوده است. اکسیر رهایی‌بخشی که این گرایش در مقابل تهاجم‌های متعدد به جریان صنفی ارائه داد این بود که دانشجویان «هسته‌های متشکل خود را برای عمل در جامعه تشکیل دهند و به بحث [و] جدل در مورد تمامی وجوه ستم و استثمار تمامیت جامعه بپردازند و با اتخاذ یک سیاست مشخص (حال این سیاست به واسطه‌ی پیوند با احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی باشد، یا به واسطه‌ی شکل دادن به هسته‌ای با سیاست بدیل خود) به فعالیت بپردازند.»

مسئله‌ی اصلی اما خودش را درست در زمانی آشکار می‌کرد که بنا بود این جملات پر طمطراق جامه‌ی عمل بپوشند و تبدیل به دستورالعملی مبارزاتی شوند. در همین نقطه لازم بود دستورالعمل آن «سیاست مشخص» و «عمل در جامعه» روشن شود. پاسخ برای این گرایش روشن بود: عضو حزب شوید! آنها متوجه نبودند که پرسش را باید از جایی بعد از این پاسخ بپرسند: دانشجویان عضو حزب شوند که چه کاری انجام دهند؟ پاسخ تقریباً این بود که به اعضای حزب بیفزایند. چنین بود که متهم‌کنندگان جریان صنفی به «جنبش همه‌چیز، هدف نهایی هیچ» خود به شکل مضحک‌تری گرفتار وضعیتی شده بودند که نام واقعی آن «حزب همه‌چیز، عمل واقعی هیچ» بود. این گرایش البته به شکل متناقضی ضمن این‌که تلاش می‌کرد از خلال حملات و تهاجم به جریان صنفی از درون دانشگاه عضوگیری کند، در ضمن متوجه اهمیت دانشگاه بود و به این ترتیب با جعل عنوان چند «ارگان» تاسیس کرد که در سطح نام‌گذاری مدعی نمایندگی بخش خاصی از دانشجویان بودند. ظاهراً «رفقا» چون امکان عملی کردن استراتژی انقلابی محاصره‌ی شهرها از طریق روستاها را در زمین واقعی نیافته بودند تصمیم گرفته

بودند از طریق تاسیس کانال‌های تلگرامی فضای مجازی را به محاصره‌ی خودشان دریاورند، غافل از این که برخی دیگر احزاب و سازمان‌ها از سال‌ها پیش چنین «ابتکارات»ی را به خرج داده بودند. مبلغان این گرایش چون به انحصار گوناگون تلاش کرده بودند مبارزات صنفی را بی‌اعتبار کنند حتی نمی‌توانستند برای کانال‌های تلگرامی جعلی خودشان هم دستورالعمل مشخصی روشن کنند و به این شکل به سرعت یا در محفلیسمی منتزع از جامعه فرو رفتند و یا کانال‌های تلگرامی‌شان به جای تبدیل شدن به سخنگوی نیروی مادی و بیرون از فضای مجازی، به رسانه‌هایی تبدیل شدند که وظیفه‌ی خبرگزاری را، آن هم به غیرحرفه‌ای‌ترین شکل ممکن، بر عهده گرفتند.

### مبارزه‌ی صنفی به زبان ساده برای نوآموزان

هر مبارزه‌ی رهایی‌بخشی نیاز به وساطت‌هایی با جامعه دارد. درک مکانیکی از مبارزه‌ی سیاسی آن را به شکل امری بر فراز مبارزات اجتماعی ترسیم کرده و ایجاد این وساطت‌ها را ناضرور و بیهوده می‌داند. گویی مبارزه‌ی سیاسی به عنوان امری لاهوتی ناگهان از عدم ظاهر و در تمام جامعه گسترده می‌شود. البته از این تناقض عجیب بگذریم که گرایشی از همین دست، در ایران شعار آلترناتیو شورایی و یا شعارهای طبقاتی برآمده از مبارزات صنفی دانشجویی را با برجسب رفرمیستی و اکونومیستی و سندیکالیستی طرد می‌کند اما در آمریکا برای دفع «فاشیسم ترامپ» رای تاکتیکی به جو بایدن را ترویج و تبلیغ کرده است.

تناقض جدی‌تر در اینجا است که وابستگان این گرایش با بریده‌جملاتی از لنین مربوط به ۱۹۰۳ تلاش کنند نشان دهند مبارزات صنفی دانشجویی، که بخش عمده‌ای از آن لاجرم و بنا به شرایط علیه تهاجم سرمایه‌دارانه و نولیبرالی به دانشگاه و آموزش عالی است، رفرمیستی است اما توجه نکنند که لنین در همان مقاله‌ی «وظایف جوانان انقلابی»<sup>۱</sup> به صراحت گفته است: «آیا این به خودی خود بدیهی نیست که درباره‌ی انقلابی شدن دانشجویان تنها از موضع یک نظریه‌ی کاملاً معین درباره‌ی محتوی و ماهیت جریان انقلابی شدن می‌توان صحبت کرد؟ به عنوان مثال برای یک سوسیال‌دموکرات این اولاً، به مفهوم ترویج نظریات سوسیال‌دموکراتیک در بین دانشجویان و مبارزه با عقایدی است که خود را "سوسیال‌رولوسیونر" نامیده، اما با سوسیالیسم انقلابی هیچ‌گونه وجه تشابهی ندارد؛ و ثانیاً، کوشش در جهت این که جنبش دموکراتیک دانشجویان، من جمله آکادمیستی<sup>۲</sup> را گسترش داده، آن را آگاهانه‌تر و مصمم‌تر گرداند.» (تاکید از ماست)

۱. نسخه‌ی کامل این مقاله را با ترجمه‌ای نه‌چندان خوب در این آدرس بخوانید.

۲. توصیفی که لنین از فعالیت «آکادمیستی» دانشجویی در این مقاله ارائه می‌دهد بسیار شبیه به گرایشی است که صرفاً بر فعالیت صنفی دانشجویی تأکید کرده و هرگونه پیوند جنبش دانشجویی با مبارزات بیرون از دانشگاه را مضر ارزیابی می‌کند.

چنان‌که پیداست حتی لنین در سال ۱۹۰۳ و در شرایطی که اساساً مرحله‌ی رشد سرمایه‌داری در جامعه‌ی روسیه و به تبع آن، بازتاب روابط سرمایه‌دارانه در ارتباط با دانشگاه، در وضعیتی کاملاً متفاوت با شرایط امروز دانشگاه و آموزش عالی در جامعه‌ی ایران بوده است، در نهایت به دانشجویان توصیه می‌کند مبارزات صنفی دانشجویی را گسترش داده و آن را آگاهانه‌تر و مصمم‌تر گردانند.

جعل دیگری که توسط وابستگان به این گرایش در مورد تاریخ مبارزات دانشجویی انجام می‌گیرد این است که در دوران پهلوی دوم و سال‌های ابتدایی بعد از سرنگونی پهلوی دانشگاه یکی از مکان‌ها و محمل‌های فعالیت سیاسی گروه‌های سیاسی و جذب عضو در جهت تغییر جامعه و جهان بوده و بنابراین لزوماً فعالیت تشکیلاتی با سازمانی در خارج از دانشگاه در تضاد با مبارزات صنفی دانشجویی قرار می‌گیرد و پافشاری بر مبارزات صنفی دانشجویی نه تنها «مضحک» و «مفتضح» است بلکه توصیه‌ای برای عقب‌گرد به شمار می‌رود.

آنها درست می‌گویند دانشگاه در تمام دوران پهلوی دوم و سال‌های ابتدایی سرنگونی پهلوی یکی از مکان‌های فعالیت گروه‌های سیاسی و جذب عضو بوده است و حتی می‌توان افزود در دوران پهلوی اول هم دانشگاه همین کارکرد را برای احزاب سیاسی داشته است. مشکل اینجاست که دوستان تاریخ‌پرداز ما همه‌ی واقعیت را نمی‌گویند و تنها آن بخشی را بازگو می‌کنند که با تجویزات خارق‌العاده‌ی خودشان در تضاد قرار نگیرد. برای نشان دادن عمق جعلیات آنها از نقش حزب کمونیست ایران در اعتصاب صنفی بسیار مهم دانشکده‌ی فنی در سال ۱۳۱۴ می‌گذریم، از نقش سازمان دانشجویی حزب توده‌ی ایران در مبارزات صنفی دانشجویی در دوران ۲۰ تا ۳۲ می‌گذریم، از نقش جناح چپ سازمان دانشجویی جبهه‌ی ملی و به‌طور مشخص بنیان‌گذاران گروه جزئی-ضیاطرفی در مبارزات صنفی دانشجویی بعد از کودتای ۳۲ می‌گذریم، از نقش بنیادین مبارزات صنفی در تمام دوران حیات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور می‌گذریم و تنها بر یکی از فصول مبارزات دانشجویی متمرکز می‌شویم که نظر بر رادیکالیسم مبارزات خارج از دانشگاه، قاعدتاً بنا بر نظریات شگرف این گرایش تاکید بر مبارزات صنفی باید بیش از امروز «مضحک» و «مفتضح» باشد و بیش از امروز نشانه‌ی «عقب‌گرد». از دورانی سخن می‌گوییم که برای سازمان‌های پیش‌تاز جنبش مسلحانه، به‌طور مشخص سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، دانشگاه نه تنها «یکی از مکان‌ها و محمل‌های فعالیت سیاسی گروه‌های سیاسی و جذب عضو در جهت تغییر جامعه و جهان» بلکه اصلی‌ترین مکان برای جذب عضو بوده است. دورانی که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، با توجه به نفوذ گسترده‌اش در دانشگاه‌های ایران و خیل عظیم دانشجویان هوادار تصمیم می‌گیرد با انتشار نشریه‌ای تحت عنوان «پیام دانشجو»، مسیر ارتباطی‌ای با دانشجویان

هوادار جنبش مسلحانه به‌طور عام و سازمان چریک‌های فدایی به‌طور خاص ایجاد کند. در مورد دورانی حرف می‌زنیم که انگیزه‌ی برخی از افراد برای ورود به دانشگاه پیدا کردن خط ارتباطی با سازمان چریک‌های فدایی و پیوستن به این سازمان بود و نیز سازمان چریک‌های فدایی بنا به ضربات متعددی که می‌خورد، همواره به دنبال جذب نیرو برای ترمیم نیروی سازمانی ازدست‌رفته‌اش بود. تذکر این نکته نیز ضروری است که «پیام دانشجو»، نشریه‌ای بود که در دوران فعالیت جبهه‌ی ملی دوم تحت هژمونی جناح چپ سازمان دانشجویی جبهه‌ی ملی مدتی انتشار یافت و به‌طور ویژه بیژن جزنی نقش محوری‌ای را در انتشار آن بر عهده داشت. به همین سبب بود که هنگام انتشار دوره‌ی جدید پیام دانشجو، علاوه بر «ارگان دانشجویی سازمان چریک‌های فدایی خلق» این عبارت نیز روی جلد آن به چشم می‌خورد: «بنیان‌گذار رفیق شهید بیژن جزنی». اولین شماره‌ی این نشریه در آبان ۱۳۵۴ منتشر شده است. این شماره به شکل عمده حاوی توصیه‌های عمومی به «دانشجویان مبارز» و دانشجویان هوادار سازمان در جهت اقدامات عملی از قبیل تشکیل هسته‌های مخفی، خودسازی نظری، خودسازی عملی، دستورالعملی برای فعالیت هسته‌های مخفی دانشجویی و شرح مفصلی در مورد هر کدام از این موارد است. در صفحه‌ی ۴۱ این نشریه به عنوان اولین وظیفه‌ی عملی هسته‌های مخفی دانشجویی توضیح مبسوطی در مورد اهمیت و چگونگی «شرکت در مبارزات صنفی دانشجویان و تکامل دادن آن» نوشته شده است که خواندن آن را می‌توان همین امروز هم به همه، از جمله به اصحاب این گرایش توصیه کرد. در شماره‌ی دوم این نشریه که در آذر یا دی‌ماه همان سال منتشر شده است نیز باز توجه جدی به مبارزات صنفی دانشجویان دیده می‌شود و از آن جمله مطلب مفصلی با عنوان «نقش دختران در فعالیت‌های صنفی-سیاسی» منتشر شده است. در شماره‌ی سوم نشریه که بعد از یک توقف چند ساله به دلیل ضربات شدیدی که به سازمان چریک‌های فدایی وارد آمده، در مرداد ۱۳۵۷ منتشر شده است، با این که بخش عمده‌ای از نشریه به توضیح این پرداخته که چرا رهبری وقت سازمان از تزه‌های احمدزاده-پویان فاصله گرفته و نظریات بیژن جزنی را به عنوان راهنمای عمل پذیرفته و در ضمن در حادثه‌ی مبارزات انقلابی توده‌ها علیه حکومت شاه که طبعا از اساس موضوعات دیگری را در دستور کار هر سازمان سیاسی می‌گذارد، باز هم در صفحه‌ی ۱۵ با تاکید بر تشکیل هسته‌های صنفی-سیاسی، از جمله در دانشگاه‌ها روبه‌رو می‌شویم. ۳ پس برخلاف ادعاهای گرایش پیش‌گفته، تمام سازمان‌ها و احزاب سیاسی در سنت مبارزه‌ی کمونیستی در ایران، از قضا برای گسترش ایده‌ها و سازمان‌شان و برای جذب عضو در «جهت تغییر جامعه و جهان» به دانشگاه تنها به عنوان یک استخر ماهی نگاه نمی‌کردند بلکه به نقش اساسی مبارزات

۳. این سه شماره از «پیام دانشجو» را می‌توانید در این آدرس ببینید. شماره‌ی اول، شماره‌ی دوم، شماره‌ی سوم.

صنفي دانشجويي در ارتقاي آگاهي سياسي توده‌ي عام دانشجويان، گسترش ايده‌هاي انقلابي در ميان آنان و ارتقاي مبارزات عمومي جامعه نيز واقف بودند.

بنابراين برعكس ادعاي اين گرايش، مسئله به هيچ‌وجه نه نگراني از سياسي شدن مبارزات صنفی يا سياسي شدن فعالان جريان صنفی است و نه نفي مبارزات سازمان‌يافته‌ي تشكيلاتي؛ هر فردي و طبعاً هر دانشجويي حق دارد و حتي وظيفه دارد سازمان مورد نظر خودش را تاسيس كند يا به آن بپيوندد. (به اين مورد خواهيم پرداخت) مسئله اما دستورالعمل فعاليتي است كه برخي از احزاب و سازمان‌ها در ارتباط با دانشگاه ترويج مي‌كنند. چنان‌كه در يك بازخواني انتقادي از نسل اول مبارزات چپ دانشجويي در سال‌هاي ابتدائي دهه‌ي هشتاد، مسئله وابستگي برخي از اين دانشجويان به حزب حكمتيست نيست، بلكه مسئله خط انحرافي و توصيه‌هايي است كه در آميخته‌اي از ناداني و بي‌مسئوليتي از سوي رهبران اين حزب به دانشجويان وابسته مي‌شد و در نهايت نقش مخربي از خود بر جاي گذاشت. اينك نيز مسئله تجويزاتي است كه اهميت دادن به مبارزات صنفی دانشجويي را نشانه‌ي عقبگرد، مضحك و مفتضح جا مي‌زند و پيشروي‌هاي اين جنبش را تحت عناوين بي‌مبنائي مانند رفرميسم، سنيكاليسم و اكونوميسم بي‌اعتبار مي‌كند.

### بچه را با آب كثيف لگن بيرون نيندازيم

موارد فوق البته به اين معنا نيست كه پرسش‌هايي كه به واسطه‌ي سركوب مقطع دي ۹۶، محدوديت‌هاي آشكارشده در برابر فعاليت جريان صنفی در سال‌هاي بعد و ركود مطلق اين جريان به واسطه‌ي تعطيلي كرونايي در برابر جريان صنفی قرار گرفت پرسش‌هاي اشتباهي بود.

در اينجا لازم است به همان اندازه كه تاكيد مي‌كنيم نبايد نقش سركوب قابل پيش‌بيني حكومتي را در ركود مبارزات جريان صنفی مطلق كرد، تاكيد كنيم كه نبايد نقش پاسخ‌هاي انحرافي به پرسش‌هاي واقعي را نيز چنان بزرگنمايي كرد كه گويي اگر اين پاسخ‌هاي انحرافي نبودند جريان صنفی با بحران مواجه نمي‌شد. بايد تيغ تيز نقد را به سمت جريان صنفی برگردانيم تا بتوانيم با گستري درون‌ماندگار رو به آينده گام برداريم. از قضا بي‌پاسخي جريان صنفی، عمل‌گرابي حاكم‌شده بر اين جريان و اهميت ندادن به تعميق و اعتلای اين مبارزات بود كه، با فاصله‌ي كوتاهي از انشعاب صنفی-صنفی اول، موجب شكل‌گيري انشعابي ديگر در درون جريان صنفی شد. انشعابي كه در اتحاد با برخي نيروهاي خائن و وابسته‌ي بيرون از جريان صنفی به گرايشي در دانشگاه‌ها شكل داد كه اينك آنها را به نام «چپ محور مقاومت» مي‌شناسيم. جرياني شبه‌امنيتي و پليسي كه كل كارنامه‌ي درخشانش به نفرت‌پراكني و اتهام‌زني به فعالان جريان صنفی و مبارزات اين جريان در دانشگاه و متحدين

طبیعی این جریان در خارج از دانشگاه محدود می‌شود. اما این انشعاب به راست را مانند هر انشعاب به راست دیگری، باید ناشی از بحرانی دانست که به‌طور خلاصه می‌توان منشأ آن را عدم پاسخ مناسب جریان صنفی به پرسش‌های مطرح دانست. این پرسش‌ها کدام است؟

مهم‌ترین پرسش شاید مسئله‌ی چگونگی تداوم مبارزات صنفی، هم در قبال ضربات امنیتی از سوی دستگاه سرکوب و هم در برابر انواع طرح‌ریزی‌ها و بسیج‌های هدایت‌شده از سوی دنباله‌های دانشجویی اصولگرایان و اصلاح‌طلب‌ها و نهادهای امنیتی برای تسخیر ارگان‌های مبارزات صنفی بود و هم‌چنان نیز پرسشی گشوده است. تلاش برای هویت‌بخشی به «جریان صنفی»، که لزوماً تداوم فعالیت آن مستلزم حضور در نهاد رسمی شورای صنفی نیست، پاسخی بسیار ابتدایی و خام‌دستانه به این پرسش بود که دوران رکود، و البته برخی حواشی و اختلافات ناضرور، فرصت تعمیق آن را از فعالان جریان صنفی گرفت. بنابراین باید دوباره این پرسش را رو به آینده پیش کشید و حول آن بحث کرد.

هرچند مبارزه‌ی صنفی، مبارزه‌ای است مربوط به تمام کسانی که در آن «صنف» حضور دارند و در ارتباط با موضوع این متن مبارزه‌ای است در ارتباط با همه‌ی دانشجویان؛ اما فعالان جریان صنفی نمی‌توانند حول همین یک توافق عمومی به جریانی شکل بدهند که در کشاکش سرکوب‌ها و تهاجمات نظری و فارغ‌التحصیلی‌های ناگزیر، تداوم یابد یا تعمیق و اعتلا پیدا کند. فعالان جریان صنفی آن هنگام که فرصت داشتند و اکنون در ماه‌ها و سال‌های آینده باید بتوانند هم فهم روشنی از مبارزه‌ی صنفی به عنوان بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی را منضبط کنند و هم حول آلترناتیو ایجابی اداره‌ی شورایی دانشگاه و آموزش عالی به کارزاری نظری و تئوریک دامن بزنند؛ و نه حتی محدود به همین حوزه. اتفاقاً اگر جایی بتوان از جنبش دانشجویی انتظار داشت نقش پیشگام را بر عهده بگیرد نه در «رهبری» مبارزات توده‌ها و یا طبقات تحت ستم بلکه در تولید دانشی است که مبارزان این جنبش را قادر به انجام وظایفی به عنوان روشنفکران ارگانیک پرولتاریا کند. دانشجویان با دسترسی به دانش و آموزش و محیط‌های آکادمیک می‌توانند و باید بتوانند در حوزه‌های گوناگونی که نیاز به تخصص و آگاهی علمی دارد حول آلترناتیو شورایی ایده‌پردازی کنند و نشان دهند اداره‌ی شورایی نه تنها راه‌حل مشکلات مربوط به آموزش و دانشگاه است بلکه در سایر حوزه‌های زیست اجتماعی نیز می‌تواند به عنوان جایگزینی نه فقط برای مناسبات حاکم در حکومت فعلی، بلکه برای استیلای سرمایه‌دارانه نیز ایفای نقش کند. چنین انسجامی در حوزه‌ی نظر است که می‌تواند از این جریان در برابر تهاجمات نظری گرایش‌های مخالف محافظت کند، سمت و سویی ایجابی به مبارزات جریان صنفی بدهد و به این‌ترتیب به یکی از امکان‌های تداوم مبارزات «جریان صنفی» تبدیل شود.



پرسش دیگری که پاسخی انسجام‌بخش را از سوی فعالان جریان صنفی طلب می‌کند ارتباط مبارزات صنفی دانشجویی به شرایط جامعه و مبارزات بیرون از دانشگاه است. آیا به راستی در شرایطی که مردم در خیزش‌های سال‌های اخیر در خیابان و در برابر گلوله شعار مرگ بر جمهوری اسلامی سر داده‌اند درگیر شدن با مطالبات صنفی دانشجویی نشانه‌ی عقب ماندن از توده‌ها نیست؟ جریان صنفی برای مفصل‌بندی مبارزات صنفی دانشجویی هم با مبارزات بخش‌های دیگر جامعه و هم با جنبش‌ها و خیزش‌های توده‌ای نیاز دارد منطق پلاکارد معروف ۱۶ آذر که بر آن نوشته شده بود «ایران، فرانسه، عراق، لبنان، شیلی... مبارزه یکی است؛ سرنگونی نولیبرالیسم» را ادامه دهد و نشان دهد چگونه مبارزات صنفی دانشجویی، هم به مبارزه‌ای داخلی و بین‌المللی علیه تهاجم نولیبرالی سرمایه به نهاد دانشگاه پیوند می‌خورد و هم به مبارزه‌ای داخلی و بین‌المللی علیه کل تعرضات سرمایه‌دارانه به فرودستان و طبقه‌ی کارگر. آنها که مبارزات صنفی دانشجویی را به عنوان مبارزاتی سندیکالیستی تحقیر می‌کنند، علاوه بر ناهمی‌هایی که پیش‌تر به آنها اشاره شد، خود وضعیت دانشگاه را هم از واقعیت وجودی‌اش منتزع در نظر می‌گیرند و فراموش می‌کنند بسیاری از مسائل و مشکلات صنفی دانشجویان، بدون واسطه به ستم طبقاتی تشدیدشونده‌ای گره خورده است که هم‌زمان تمامی فرودستان و طبقه‌ی کارگر را هم در ایران و هم در سرتاسر جهان تحت استیلا دارد. بنابراین شکل دادن به مقاومت صنفی علیه این تهاجمات هیچ معنایی غیر از مقاومت در برابر سلطه‌ی سرمایه‌داری ندارد و بالقوه امکان تبدیل شدن به مبارزه‌ای علیه سرمایه‌داری را درون خودش نهفته است. در عین حال بخش‌های دیگری از مطالبات صنفی دانشجویی هستند که از سرشت ویژه‌ی استبدادی، با سویه‌های ستم مذهبی-قومی در ابعاد گوناگون به ویژه در حوزه‌ی ستم جنسی-جنسیتی، ناشی می‌شود. بنابراین مبارزه‌ی صنفی دانشجویی نه تنها در برابر استبداد حاکم مقاومت می‌کند بلکه بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی عمومی‌ای است که ابعاد گوناگونی از آن را در سرتاسر جامعه مشاهده می‌کنیم. فعالان جریان صنفی با توضیح و تشریح چنین رویکرد و محتوایی است که هم به انسجامی نظری دست پیدا می‌کنند و هم در آن واحد با گرایش‌های مدافع جناحین حکومتی و نیز جریان‌ات برانداز مرز می‌گذارند.

پرسش دیگری که جریان صنفی برای آینده باید با جدیت تمام با آن مواجه شود این است که چه شکلی از سازمان‌یابی می‌تواند امکان استمرار فعالیت را فراهم کند؟ این «استمرار فعالیت» البته شامل ابعاد گوناگونی می‌شود: از جمله استمرار فعالیت خود جریان صنفی در دانشگاه حتی بعد از سرکوب‌ها و بازداشت‌ها و استمرار فعالیت دانشجویان فعال در جریان صنفی بعد از فارغ‌التحصیلی و در محیط‌های دیگر. باید در رویکردی انتقادی به دوران اخیر مبارزات جریان صنفی در دانشگاه، بدون تعارف این را گفت که در هیچ سطحی به این پرسش‌ها

اندیشیده نشده بود یا دست کم جدی گرفته نشده بود. عدم پاسخگویی جریان صنفی به این پرسش‌ها خلایی را به وجود آورد که در بستر آن پاسخ‌های مهیای بیرون از دانشگاه مقبولیت یافت. پاسخ‌هایی که همان‌طور که نوشتیم با رویکردی انحرافی نسبت به مبارزات صنفی از قدرت آن کاستند و به دانشجویان هوادارشان آموختند مبارزات صنفی دانشجویی سندیکالیستی و رفرمیستی و اکونومیستی است. نتیجه‌ی بلافصل این عدم پاسخگویی در ضمن رواج محفلیسم، فردگرایی و سلطه‌ی روابط بر مبارزات صنفی شد. این انتقاد جدی به فعالین جریان صنفی وارد است که هم‌زمان با آشکار شدن محدودیت‌های نهادهای قانونی و رسمی‌ای مانند شوراهای صنفی دانشجویی که موجب هویت‌یابی «جریان صنفی» شد، به شکل جایگزین سازمان یافتن این جریان صنفی نیندیشیدند و بنابراین هویتی نامنسجم بیرون از ساختار شوراهای صنفی شکل گرفت که به کمترین تلنگری از هم پاشید. حالا و با گذر از تعطیلی کرونایی دانشگاه می‌دانیم برای استمرار مبارزه‌ی صنفی در درون دانشگاه، برای حفظ پیوندها و ارتباطات با مبارزات بیرون از دانشگاه و برای حفظ نیروهای پرورش‌یافته در بستر مبارزات صنفی بعد از فارغ‌التحصیلی نیاز به سازمان یا سازمان‌هایی داریم که با فعالیت ستادی بتوانند این استمرار را تضمین کنند. البته معنای چنین تجویزی این نیست که لزوماً وابستگی به یک تشکیلات سازمانی حفظ نیروها را ضمانت می‌کند. نگاهی به سرنوشت فعالان دانشجویی چپ ابتدای دهه‌ی هشتاد به روشنی ثابت می‌کند صرفاً وابستگی تشکیلاتی کافی نیست. در میان آن فعالان تعداد بسیار کمی هنوز در عرصه‌ی فعالیت باقی مانده‌اند (حتی اگر محورمقاومتی‌شده‌های آن دوره را هم جزو «فعالان» حساب کنیم) و تعداد باز هم کمتری از آنهایی که وابستگی یا گرایش حزبی داشته‌اند هم‌چنان در همان چارچوب حزبی فعالیت می‌کنند. با این وجود اگر سازمان داشتن لزوماً متضمن استمرار فعالیت نیست ولی استمرار فعالیت بدون سازمان داشتن و سازمان یافتن مطلقاً ناممکن است و باید وضعیت فعلی جریان صنفی را به عنوان آیین‌های تمام‌نمای چنین خبطی در مقابل چشم داشت.

پرسش دیگری که در سطوح متفاوتی از مبارزات صنفی دانشجویی مطرح شد این بود که فعالیت علنی یا مخفی؟ در شرایطی که حکومت با تمام نیرو به سرکوب دست می‌زند و بسیاری از فعالان جریان صنفی با پرونده‌های باز یا احکام سنگین روبه‌رو شده‌اند آیا اصرار بر ادامه‌ی فعالیت علنی به معنای نادیده گرفتن شرایط پلیسی نیست؟ پیش از پاسخ به این سوال اما باید پرسشی را از خود این سوال مطرح کرد: مخفی باشیم که چه بکنیم؟ بدون پاسخ دقیق و اندیشیده به این پرسش، چنان‌که در بسیاری موارد شاهد آن بوده‌ایم، مسئله‌ی مهم و اصولی مخفی‌کاری به «مخفی‌بازی» تقلیل پیدا می‌کند. در بررسی موردی برخی از ضرباتی که در سال‌های اخیر جمع‌ها و تشکل‌های مدعی مخفی‌کاری خورده‌اند به خطاهایی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد کار مخفی در

برخی موارد به مناسک نمایشی‌ای تبدیل شده بوده که تنها به کار اطفای هیجانات ماجراجویانه می‌آمده است. امکان بررسی علنی این موارد برای ما موجود نیست ولی حتماً برای بازماندگان و وابستگان این محافل ممکن است. در برخی موارد روشن شده که شما می‌توانید نام مستعار داشته باشید اما با رفت و آمد علنی به محلی که می‌توان تحت نظر بودن آن را فرض گرفت، کل یک فعالیت متشکل را با خطر مواجه کنید. از همین دست است روابط بی‌انضباط و بیهوده و گسترده با طیف وسیعی از افراد و در میان گذاشته شدن موارد ناضرور و بحث حول شایعات تحت عنوان‌های سراپا لیبرالی‌ای مانند «شفافیت» یا «گردش آزاد اطلاعات» که به هر چه مربوط باشد قطعاً به فعالیت مخفی مربوط نیست. اعتقاد داریم در بسیاری از موارد سرچشمه‌ی چنین خطاهایی دقیقاً پاسخ ندادن و نداشتن برای این سوال اساسی است که مخفی شویم که چه کنیم؟ یا چه چیزی را باید مخفی کنیم؟

در پیوند با همین مسئله باید تأکید کرد مبارزه‌ی صنفی، بنا بر ماهیت خود، مستلزم حدی از علنی‌کاری و علنی بودن است. این علنی بودن اما امری مطلق نیست. اصلاً لزومی ندارد یک فعال علنی در مبارزه‌ی صنفی، چون حضورش در مبارزه‌ی صنفی علنی است، تمام روابط شخصی و سیاسی‌اش را، حتی در ارتباط با همان مبارزه‌ی صنفی، علنی کند و علنی به شمار آورد. همه‌ی فعالان جریان صنفی حتماً با این پدیده آشنایی دارند که برخی روابط و برخی هماهنگی‌ها، بنا به الزامات کار جمعی، از دیگران پنهان مانده است. در ارتباط با پرسش گشوده‌ی فعالیت مخفی یا فعالیت علنی باید به جای «دیگران»، به «پلیس سیاسی» یعنی نهادهای امنیتی اندیشید. و با دقت روشن کرد که چه چیزی باید از رصد نهادهای امنیتی پنهان بماند و چگونه باید پنهان بماند. آیا به این ترتیب یک فعال صنفی در برابر بازداشت و بازجویی و احکام قضایی ایمن خواهد شد؟ خیر! بدون هیچ تردیدی خیر! اما مگر این تبعات طبیعی هر شکلی از فعالیت در جمهوری اسلامی نیست؟ در چند سال اخیر دیده‌ایم مشابه ضرباتی که به فعالان «علنی» جریان صنفی وارد آمده به تشکل‌های کاملاً مخفی هم وارد شده است. در عین حال با شکلی از استبداد روبه‌رویم که در آن نه تنها فعالیت سیاسی یا مبارزه‌ی صنفی، بلکه حتی شرکت در یک محفل عرفانی یا خواندن نماز عید فطر در چارچوبی بیرون از چارچوب‌های تفسیر رسمی از مذهب تشیع هم می‌تواند به بازداشت، شکنجه، بازجویی و حتی قتل منتهی شود. پس مسئله این نیست. مسئله این است که باید چارچوب روشنی از تلفیق کار مخفی و کار علنی تدارک دید که در صورت بازداشت کسی در ارتباط با مبارزه‌ی صنفی، ضربه به همان حوزه‌ی مبارزه‌ی صنفی محدود بماند و فعالیت‌های دیگر را با خطر مواجه نکند. طبعاً اندیشیدن به این، وظیفه‌ی «جریان صنفی» نیست اما بدون شک وظیفه‌ی آن دست از فعالان جریان صنفی است که به خوبی می‌دانند تنها با سازمان یافتن است که می‌توان در جهت تداوم مبارزات صنفی گام برداشت.

## دانشگاه مرد، زنده‌باد دانشگاه

سرانجام رو به آینده باید بدانیم در صورت بازگشایی دانشگاه‌ها با چه وضعیتی روبه‌رو می‌شویم. البته پیش‌بینی تمام جهات این وضعیت برای هیچ نیرویی ممکن نیست. حتی اعتقاد داریم نهادهای حکومتی نیز، به‌رغم مشاوره‌ها و مطالعات کارشناسان امنیتی، نمی‌توانند تمام ابعاد بازگشایی دوباره‌ی دانشگاه‌ها را پیش‌بینی کنند. استراتژی جمهوری اسلامی در ارتباط با بازگشایی دانشگاه‌ها مؤند این موضوع است. آنها تقریباً بلافاصله با آشکار شدن شیوع کرونا در ایران دانشگاه‌ها را تعطیل کردند و به‌رغم بازگشایی تمامی مراکز دولتی و غیردولتی و اعلام رسمی پایان قرنطینه‌ی کرونا، تنها و تنها دانشگاه‌ها را تعطیل نگاه داشتند. گویا از نظر مقامات جمهوری اسلامی تنها محلی که امکان سرایت ویروس کرونا در آن وجود داشت دانشگاه بود. ماهیت امنیتی این تصمیم روشن‌تر از آن است که بشود در مورد آن تردیدی داشت.

قابل توجه است که وابستگان به حکومت از بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ و سیاسی‌تر شدن فضای دانشگاه‌ها، بارها و در مقاطع مختلف از لزوم «انقلاب فرهنگی دوم» سخن گفته‌اند. به نظر می‌رسد در نهایت شیوع ویروس کرونا بهترین فرصت را در اختیار مقامات جمهوری اسلامی گذاشت. این‌که درست در این مقطع، بالاخره طرح تعطیلی دانشگاه‌ها به مورد اجرا گذاشته شد، نشان می‌دهد مقامات امنیتی جمهوری اسلامی نیز به اندازه‌ی کافی به بالقوه‌گی‌های مخاطره‌آمیز دانشگاه و جنبش دانشجویی، که مبارزات جریان صنفی در دوران اخیر تنها نماینده‌ی واقعی آن بود، واقف شده‌اند. بنابراین در مقام پیش‌بینی باید نوشت احتمالاً در صورت بازگشایی دانشگاه تهاجم وسیع‌تری به نهاد قانونی و رسمی شوراهای صنفی را تدارک خواهند دید و بر حسب تجربیات گذشته وابستگان اصولگرای بسیج و دانشجویان عدالتخواه و اصلاح‌طلب انجمن‌های اسلامی و نیز نیروهای شبه‌امنیتی محور مقاومتی برای تسخیر این ارگان ائتلاف‌ها و همکاری‌های آشکار و نهانی را پیش خواهند برد که در ضمن مورد حمایت نهادهای حکومتی خواهد بود.

در عین حال وقتی از تهاجم سرمایه‌دارانه‌ی نولیبرالی به دانشگاه و آموزش عالی سخن می‌گوییم باید بتوانیم مابه‌ازای مادی این تهاجم را نیز شناسایی کنیم و به رسمیت بشناسیم. دانشگاه بازگشوده‌شده در ترم پیش رو یا ترم‌های بعدی بدون شک شاهد پیشروی بیشتر دانشگاه طبقاتی علیه دانشجویان طبقات فرودست و طبقه‌ی کارگر خواهد بود. ما با سیمای جدیدی از آرایش طبقاتی دانشجویان در دانشگاه روبه‌رو خواهیم شد که کم و کیف آن هنوز به قدر کافی برای هیچ‌کس شناخته شده نیست. دانشجویانی وارد دانشگاه خواهند شد که چند ترم است به‌طور رسمی «دانشجو» محسوب می‌شوند اما هرگز دانشگاه را به معنای واقعی ندیده‌اند. دانشجویان

فرودست و فرزندان طبقه‌ی کارگر امکانات بیشتری را از دست داده‌اند. تعداد بیشتری از این دانشجویان برای امرار معاش به کارگران ارزان در شغل‌های موقتی و بی‌ثبات تبدیل شده‌اند. بومی شدن دانشگاه‌ها بیش از پیش چهره‌ی دانشگاه‌های با اهمیت تهران را تغییر داده است. با تمامی اینها اگر هم تاریخ جوامع تاریخ نبردهای طبقاتی است و هم آن‌طور که توضیح داده شد، دانشگاه یکی از عرصه‌های کنونی این نبرد در ایران است، پافشاری بر لزوم تداوم مبارزات صنفی در دانشگاه، ضمن تاکید بر لزوم بازنگری‌ها و تجدیدنظرها برای تعمیق و اعتلای این مبارزات، عین وفاداری به مبارزات سال‌های اخیر و خیزش‌های توده‌ای است. نباید دانشگاه را تنها به عنوان محملی برای عضوگیری در نظر گرفت، دانشگاه یکی از عرصه‌های مهم پیکاری رهایی‌بخش علیه سلطه‌ی سرمایه‌داری در امروز و هم‌چنین در آینده است.

منڙپوڻ  
Manjanigh

